

روز های فاطمه
علیها السلام

شرحی بر خطبه‌ی فدک حضرت زهرا(س)

صفایی حائری، علی، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸.

روزهای فاطمه (علیها السلام): شرحی بر خطبه‌ی فدک حضرت زهرا (س) / علی صفایی حائری (عین - صاد). - قم: لیلۃ القدر، ۱۳۸۳.

۱۲۸ ص. - (مجموعه سخنرانی‌ها؛ ۳)

ISBN ۹۶۴ - ۷۸۰۳ - ۱۹ - ۲. ۵۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتاب‌نامه به صورت زیر نویس.

۱. فاطمه‌ی زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. خطبه. ۲. فدک - نقد و تفسیر. الف. عنوان. ب. عنوان: شرحی بر خطبه‌ی فدک حضرت زهرا (س).

۹ ر ۷ ص / ۲۲ / ۲۷BP / ۹۷۳ / ۲۹۷/

کتابخانه ملی ایران ۱۹۹۲۶ - ۸۳ م

روزهای فاطمه (س)، شرحی بر خطبه‌ی فدک

علی صفایی حائری (عین - صاد)

انتشارات لیلۃ القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۰۲۵۱

تدوین و تنظیم: مؤسسه‌ی تحقیقاتی لیلۃ القدر

چاپ اول: بهار ۱۳۸۳

چاپ: سرور

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۷۸۰۳ - ۱۹ - ۲

http://www.einsad.com

پست الکترونیکی: infoeinsad.com

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۱۵۳۶۸۱۹ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۰۲۵۱

(کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است)

فهرست

روزهای فاطمه(س) ۹...

شرحی بر خطبه‌ی فدک

مقدمه ۲۵...

اضطرار به ولیّ ۲۶...

محبت و رأفت رسول(ص) ۳۸...

تربیت رسول(ص) ۴۲...

حکمت و موعظه ۴۳...

استقامت رسول(ص) ۴۴...

وضعیت عرب قبل از بعثت ۴۵...

خصوصیات علی(ع) ۴۷...

تحولات بعد از رحلت رسول(ص) ۵۰...

گام‌های شیطان ۵۲...

ضلالت قدر ۵۴...

فتنه و انحراف ۵۵...

کنترل اهل بیت(ص) ۵۹...

فقه فاطمه(س) ۶۰...

عوامل اعراض از رسول(ص) ۶۲...

ریشه‌ها ۶۵...

ضلال و سردرگمی ۶۵...

چشم پوشی ۶۷...

عدم حفاظت ۶۹...

ارتجاع ۷۲...

عظمت مصیبت رسول ۷۳...

دعوت به قتال ۷۴...

از دعوت تا قتال ۷۵...

جایگاه گفتگوی تمدن‌ها ۷۸...

انصار در نگاه فاطمه(س) ۸۱...

پستی و انحطاط ۸۴...

- رفاه و راحتی ۸۵...
- چشم پوشی انصار ۸۶...
- خذلان و محرومیت ۸۸...
- خیانت و غدر ۸۸...
- جامعه‌ی غیرایمانی ۸۹...
- فدک از اموال فاطمه(س) ۹۲...
- خطبه‌ی فدک ۹۷...
- ترجمه‌ی خطبه‌ی فدک ۱۰۷...

روزهای فاطمه (س)

می‌دانم رنج‌ها را چگونه باید نوشید.

و این درسی است که تو آموزگارم بوده‌ای.

در وسعت سینه‌ی سبز تو، حقارت رنج‌ها را دیده‌ام.

ای آموزگار ظرافت!!

تو! این گونه رنج‌ها را تحقیر می‌کنی...

این روزها، روزهای فاطمه (س) و این شب‌ها، شب‌های علی (ع) است.

بارها با خودم اندیشیده‌ام که چگونه می‌توان در فرصت‌های کوتاه، بهره‌های زیاد برداشت.

همین دیشب فکر می‌کردم که دارم بهاره‌ی چهل و پنجم عمرم را به پاییز می‌سپارم. چهل و پنج سال فرصت زیادی است؛ ولی در این فرصت، من، نه در زمین، نه در آسمان‌ها و نه در حضور حق، جلوه‌ای نکرده‌ام. شکوفه‌ای و حاصلی نیاورده‌ام.

در زمین، جهل و غفلت و ظلم و فسق و کفر، داشته‌ام. آیه‌ها و نشانه‌های حق را دیده‌ام و چشم پوشیده‌ام. از حدود و جایگاه‌ها تجاوز کرده‌ام و حتی بر فکر و قلب و عقل و روحم ستم کرده‌ام. به دنبال آگاهی نرفتم و خودم را اندازه نگرفتم. و اگر به آگاهی و معرفتی هم رسیدم، با سرگرمی‌ها و بازی‌ها، با لهوها و لعب‌ها، آن را به غفلت سپردم.

در آسمان‌ها، بارها و بارها، فرشته‌ها با زشتی‌هایم رنجیده‌اند^۱ و بر حقارت‌هایم حسرت خورده‌اند^۲ و از لجاجت و غرور و کبرم تعجب کرده‌اند^۳.

در حضور مهربان حق هم، جسارت‌ها کرده‌ام. منی که از کودکی حساب می‌برم در برابر او پرده‌ها را دریده‌ام؛ «عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ»^۴.

حساب می‌کردم که در این راه با چه مرکب‌هایی می‌توان تاخت. حساب می‌کردم چگونه با فهم و معرفت و با عشق و ایمان و با عمل و تقوی، می‌توان سلوک کرد. حساب می‌کردم، حتی با فرض عصمت و به کارگیری تمام نعمت‌ها و امکانات در راه دوست، تمامی این معرفت و عشق و عمل، به اندازه‌ی من است. مگر من چه قدرم؟ تمامی این‌ها به اندازه‌ی همت و مقصد من نیست. این صدای مردان راه است که بلند است: «أَهْ مِنْ قَلْبِ الزَّادِ وَ طَوْلِ الطَّرِيقِ»^۵؛ وای از توشه‌ی کم و راه دور!! اگر تمامی این‌ها در راه بگذرد، کافی نیست. وای بر من که عمر بر باد داده‌ام و هستی بر آب و دل بر آتش و امید بر خاک... وای بر من که خودم را نکاشتم و زراعتی نکردم. وای بر من که تجارتی نخواستم و خودم را به هیچ فروختم و به حرف واگذار کردم.

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی: «لم یزل و لایزال ملک کریم یأتیک عنا بعمل قبیح». «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت یدئ الناس».

۲- وسائل، ج ۴، کتاب الصلوة، ابواب تعقیبات، ص ۱۰۴۰ و ص ۱۱۰۶

۳- وسائل، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب تخی، ص ۲۳۵ و ۲۳۶

۴- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی

۵- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، ح ۷۷

این روزها، روزهای فاطمه (س) و این شب‌ها، شب‌های علی (ع) است.
با خودم می‌گویم چگونه در عمرهای کوتاه و در بهاره‌های محدود، این همه جوشش و شکوفایی و این همه زایش و باروری!! جوششی که از مرز قرن‌ها گذشته و از محدوده‌ی جغرافیا و تاریخ پرکشیده و حتی این دل خسته و این کویر تشنه را در خود گرفته است.

این روزها، روزهای فاطمه (س) و این شب‌ها، شب‌های علی (ع) است.
بارها با خودم می‌گویم: «یک لحظه و این همه ارزش؟! نه سال و این همه استمرار؟!». همین لحظه از همین بلندگوهای دور و خسته می‌شنوم: «فَاطِمَةُ أُمُّ أَبِيهَا»^۱ و در جواب فرشته‌ها در مورد اصحاب کساء می‌شنوم: «هُم فَاطِمَةُ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنِيهَا»^۲ رسالت و ولایت و امامت را فاطمه رابط است و پیوند.

اگر بیشتر گوش بدهیم می‌توانیم صدای حزن آلود علی (ع) را از مدینه‌ی رسول بشنویم که با چشم اشک و نوای غربت می‌گوید: «أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ»^۳ راستی این فاطمه (س) در کجا ایستاده که علی (ع) این گونه از او می‌گوید؟ این چه انس عمیقی است که این گونه حزن سرمد می‌آورد؟ این چه خورشید در خاک نشسته‌ای است که این گونه شام دیجور به دنبال می‌کشد؟

من از فرزندان فاطمه (س)، از آن کهکشان‌های حلم و حماسه و فریاد و از آن خانه‌ی مبارک، حرفی نمی‌زنم. من فقط از فاطمه (س) می‌پرسم؟ راستی در او چه درخششی است که تا امروز در چشم‌ها و دل‌های ما نشسته است و راه‌ها را نشانه می‌زند.

بگذار تا تمامی سؤالم را بگویم؛ که من همین سؤال را در مورد مادر فاطمه (س)، خدیجه‌ی کبری هم داشته‌ام. خدیجه چه کرده که این گونه در دل رسول (ص) نشسته؛ تا آنجا که عایشه حتی پس از مرگ بر او حسادت می‌برد؟^۴

من از این سؤال سمج نمی‌توانم دامن جمع کنم. این همه ارزش آیا از معرفت و شناخت و یا عشق و ایمان و یا عمل و تقوا، از کدامین ریشه، سر برگرفته؟

ریشه‌ها را باید در جایی دیگر جست؛ چون حتی تقوا توشه‌ی راه است. و توشه برای رفتن کافی نیست. و همانطور که گذشت، حتی عصمت، کفاف این مقصد بلند و راه دراز را نمی‌دهد و تحلیلی دیگر می‌خواهد.
ما در این آیه می‌شنویم: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۵ یعنی رحمت خدا به کسانی که در مرحله‌ی احسان هستند نزدیک است. نزدیکی با وصال، تفاوت دارد. و این را هم می‌دانیم که محسن، از متقی بالاتر است؛ چون تقوا به اضافه‌ی صبر می‌شود احسان. چون احسان^۶ خوب خوبی کردن است، با زیبایی کار خوب را به

۱- تاج الموالید، طبرسی، ص ۲۰

۲- مفاتیح الجنان، حدیث کساء

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۳. اندوه من همیشگی و شب‌هایم شب زنده داری

۴- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۷۷؛ ص ۲۱۰ و ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۷، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۴؛ سنن ترمذی، ص ۲۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ابواب

الغیره من ابواب النکاح، ص ۳۱۵

۵- اعراف، ۵۶

۶- «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». یوسف، ۹۰

سامان رساندن است. و تو می بینی که این مرحله، پس از گذشت از اسلام و ایمان و تقوا و احسان، تازه به رحمت نزدیک می شود. پس این ها، این خوب های خوب، این ها که خود رحمت واسع حق هستند، این ها که جلوه ی محبت او هستند، این ها که بر تمامی هستی باریده اند، این ها چه کرده اند و چگونه پرواز کرده اند؟

مرحوم صدوق در علل الشرایع آورده: خداوند به موسی می فرماید: «یا موسی! می دانی چرا تو را به مقام کلیم الهی رساندم؟ چون در میان دل ها و صورت ها، دلی از دل تو خاشع تر و صورتی از تو متواضع تر، نیافتم».^۱ پس آن هایی انتخاب می شوند که با تمامی عصمت و با تمامی خوبی ها، به اخبات رسیده باشند و دل خاشع و چهره ی متواضع داشته باشند. مخبتین بالاتر از محسنین هستند. مخبت همچون زمین فرو افتاده، سرشار می شود و سیراب می گردد. غرورها، محدودیت می آورد و محدودیت، محرومیت می سازد. انکسار و اخبات مرحله ی وصال و لقاء است. و همین است که گناه رنج آور، از خوبی غرور آفرین، بهتر است.^۲

تو هنگامی که ذلت و شکست گناه را بر صورت کودک خودت می بینی، دیگر بر او فریاد نمی کنی، گرچه چینی قیمتی را شکسته باشد؛ که از او دلجویی می کنی و بر او می بخشی؛ که امام سجاده (ع) در وداع ماه رمضان می فرماید: «اللَّهُمَّ اجْرُنَا عَلَى مَا أَصَابَنَا مِنَ التَّفْرِيطِ».^۳ خداوند! ما را بر آنچه کوتاهی کرده ایم، پاداش و اجر بده. پاداش بر تفریطها و کوتاهی ها، در همین فضای انکسار و اخبات معنی می دهد؛ چون تو سرزنش می کنی تا متوجه شود و بیدار شود و باز گردد، پس آنجا که بیدار شده و خودش را محکوم کرده، دیگر حتی سرزنش و توبیخ، ضرورتی و شاید حکمتی نداشته باشد. و از حکیم کریم، و حلیم رحیم، دور است که این گونه شکسته را بکوبد و سوخته را بسوزاند. که عنایت او جابر شکسته هاست و او جبار است و جبران می کند، همانطور که جبروت دارد و حریم و حرمت نگه می دارد و حتی سوختن و عذاب او، مسبوق به رحمت است و از عشق و محبت او الهام می گیرد: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».^۴

برای او که واسع است و کریم است و حمید است، منعی و اخذی، به خاطر ضعف و بخل و فقر نیست؛ که بخشش، چیزی را از ملک او بیرون نمی برد. و با دادن، چیزی از او کاسته نمی شود: «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ الْاَجُودَ اَوْ كَرَمًا».^۵ پس اگر می ستاند و اگر سخت می گیرد، به خاطر محدودیت ها و دیوارها و ضعف های ماست که با داشتن مغرور می شویم و از دوست می بریم و غافل می گردیم.

پس اگر با تمامی عبادت ثقلین و با تمامی خوبی های جنّ و انس، مغرور نشدیم و بر عمل خویش تکیه نکردیم و طلبکار حق نگشتیم و انتظار و توقع، بالا نیاوردیم، از فتنه رهیده ایم و در امتحان موفق شده ایم. همانطور که اگر با تمامی گناهان جن و انس مأیوس نشدیم و به قنوط راه ندادیم و انتظار فضل و احسان او را داشتیم، باز هم از فتنه رهیده ایم و از مکر شیطان رهایی گرفته ایم.^۶

۱- علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۵۷

۲- سیئه تسوئک خیر من حسنه تسرک. بحار، ج ۷۵، ص ۶۷

۳- صحیفه سجاده، دعای ۴۵، دعای وداع ماه رمضان

۴- مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر

۵- - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه

۶- کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱

و در این مرحله از انکسار و اخبات، تو از حق بهره می‌گیری و با او به سوی او می‌آیی. و این پایایی است که نمی‌شکند و می‌رسد و واصل می‌شود.

با این نگاه، می‌توانی بلوغ و تمامیت خدیجه‌ی کبری و فاطمه‌ی زهرا را بفهمی؛ که خدیجه در برابر رسول خدا برای خودش حدی نگذاشت و سهمی نگرفت و فاطمه(س) در برابر ولیّ رسول خدا، از تمامی توانش کمک گرفت و سینه و صورت نیلی گرفت، ولی رخ از مولی نهان کرد و چهره به او نشان نداد. بی‌جهت نیست که در آن نیمه شب ساکت و آرام و در برابر یاران محزون و غریب، علی(ع) مبهوت می‌شود و سر بر دیوار می‌گذارد و آن گونه می‌نالد... این همه حمایت و این همه گذشت و این قدر شرم حضور و تمکین و تسلیم و خضوع و تواضع...

من در صدد نیستم تا از گام‌های فاطمه(س) در حمایت ولی خدا و حرکت حساب شده‌ی او برای احقاق حق علی(ع) و نصرت خلیفه‌ی مقهور و مظلوم، توضیح بدهم؛ که در این مورد می‌توانید به نوشته‌ها مراجعه کنید.^۱ من می‌خواهم از دو شکل حمایت فاطمه(س) خلاصه‌ای بیاورم: یکی حمایت‌های تاریخی و فراموش شده و توجیه شده و دیگری حمایت‌های زنده که تا امروز رسا و گویاست.

کوچه‌های سرد مدینه و خانه‌های بی‌بار انصار و در کوبه‌های مکرر و سرهای ذلیل و زبان‌های بسته، گواه فاطمه(س) است، همانطور که دیوار مسجد و شعله‌ی سرکش و در سوخته و پهلوی شکسته و فرزند در خون نشسته، به شهادت ایستاده‌اند. ولی می‌توان از این شهادت و گواهی، خاموش گذشت و یا آن‌ها را توجیه کرد؛ که گلایه از دوست بوده و شکایت از حبیب و بقیه پرگویی رافضی و آتش افروزی خارجی است.^۲ اما شکل دوم حمایت فاطمه(س)، قبر پنهان و کلام گویا و فریاد سنگین اوست؛ که از گذشته تا امروز را پر کرده‌اند و در تمامی محکمه‌ها به گواهی ایستاده‌اند و به شهادت زبان باز دارند.

۱ - رسول خدا، تنها یک یادگار دارد؛ که سیده‌النساء است، که بضعة الرسول است، که ام ابیهاست؛ که محبوب خداست. و رضا و سخط خدا به رضا و سخط او گره خورده است.^۳ و همین نشان می‌دهد که او جز رضایت و سخط خدا، رضایت و سخطی ندارد. و از هرگونه انگیزه‌ی دنیایی و نفسانی و شیطانی جداست و همین نشان می‌دهد که معصوم است و صادق است و ذوالشهادت است.

این یادگار رسول در جوانی - نمی‌گوییم مظلوم و مقتول - که لااقل به گونه‌ای مرموز و مجهول در خاک رفته و حتی از قبر او هیچ نشانی نمانده. و معلوم نیست که در مسجد است، که در کنار رسول(ص) است، که در بقیع است! این بی‌نشانی، نشان چیست؟

آیا نشان قهر فاطمه(س) و دنیا طلبی فاطمه(س) و زیاده خواهی فاطمه(س) است؟

این از چه حکایت می‌کند؟ از تجاوز فاطمه(س) و از عدالت و قاطعیت خلفاء، که حتی بر زیاده‌طلبی‌های تنها

۱- چشمه در بستر، آقایی، ص ۲۱

۲- از ابن ابی‌الحدید منصف تا خطیب مغرض از این گونه تحلیل‌ها می‌بینید.

۳- من لایحضره الفقیه، صدوق، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۲؛ سقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۱۹

یادگار رسول(ص) شمشیر می کشند و بر بازوی او مثل دُمْلُج^۱ می گذارند و آتش می افروزند و خانه را می سوزانند، حتی اگر فاطمه(س) در آن باشد...^۲

آن‌ها که بر تجاوز خالد و قتل و فتنه و زنای او نیاشفقتند^۳ و آن‌ها که بر چپاول معاویه در شام آن هم به مدت بیست سال چشم فرو بستند، آن هم در هنگامی که ابوهریره و الاغ لخت او را با قانون از کجا آورده‌ای، محاکمه می کردند.^۴ آن‌ها فاطمه(س) را متجاوزتر و زیاده طلب‌تر از خالد و معاویه می دانستند و یا او را تنهاتر و محدودتر از ابوهریره‌ی حاکم بحرین به حساب می آوردند؟!

در هر حال این یک گواه است که شهادت می دهد که فاطمه(س) با سردمداران همراه نبوده و از آن‌ها رضایت نداشته و بر آن‌ها غضب کرده، حتی پس از مرگش از حضور آن‌ها نفرت داشته است و قبرش را پنهان می خواسته است.

مگر اینکه بگوییم این کار فاطمه(س) نبوده، که کار علی(ع) و یا بازماندگان فاطمه(س) است و علی(ع) از فاطمه(س) جداست و فاطمه(س) بر علی(ع) غضب کرده است. و به خاطر تزویج علی(ع) بر سر فاطمه(س)، رسول خدا فرموده که خدا به خاطر غضب فاطمه(س) غضب می کند.^۵

۲ - و گواه زنده‌ی دیگر کلام اوست که این گونه سرکش و رساست؛ که اکنون پیش روی شماست، این کلام را با اسنادش آورده‌اند و به ترجمه‌ی آن پرداخته‌اند. و انشاءالله در فرصتی دیگر به شرح و توضیح آن خواهند رسید. این کلام در سبک و اسلوب و در محتوا و معارف و در تحلیل‌ها و تفسیرها از تاریخ اسلام و مسلمین، جای نقد و گفت‌وگو دارد، که اکنون اجمالش را می بینید و برای تفصیلش آماده می شوید.

امیدوارم این ترجمه در روز میلاد فاطمه‌ی زهرا، پاره‌ی تن رسول و عشق خدا، برای فاطمین و علویین و محمدیین هدیه‌ای روشنگر باشد و راه و رسم سوختن و ساختن را و با سر، بی سودا رفتن را و رنج و درد، حتی از دوست نهفتن را، به همه بیاموزد... تا در این عصر شهوت و شبهه و بدعت و انحراف، از قدرت‌ها نترسند و به خاطر تنهایی عقیم نمانند و آرام نگیرند و سکونت و مسکنت را نخواهند؛ که حتی سکوت هم با سکون فاصله دارد.

بارها، رنج‌ها را شمرده‌ام،

اما رنج تو را، فقط پس از تولد تمامی وارثان زمین، می توان شمرد.

.....

۱- زیوری که بر بازو می بندد

۲- الهدایة الکبری، حسین بن حمدان، صص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۷ و ۳۱۷

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ فتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۰

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۰۴؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۹۰P

۵- بی‌جهت نیست که علی فریاد می زند... «اللهم انی استعذیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی و اکفأوا انائی...» تمامی فضائل علی؛ اسدالله و صدیق و فاروق و سیف الله را به دیگران دادند و تمامی روایت‌های روشنگر را به این گونه تأویل و تبیین کردند و چشمه‌ی نور را بستند. نهج البلاغه، محمد عبده، خ ۲۱۶

مرا که رنج حقیری به زمین می داخت
و شادی احمقی به آسمان می کشید،
تو در دامنی پروریدی که حلم و هدایت را پرورید.
و فریاد روشن و پیام تهاجم را.

.....

از چشمه سار دست‌های مهربان تو
مرگ هم، آب زندگی می نوشد...
يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ أَغِيثِي...

شرحی بر

خطبه‌ی فدک

مقدمه

خطبه‌ی حضرت فاطمه(س) در مسجد مدینه که به خطبه‌ی فدک معروف است و قسمتی از آن را مطرح می‌کنیم تا توجه و بصیرتی را برای ما بیاورد، خطبه‌ی بسیار غنی و قوی و زیبایی است. آن چه که مهم است آشنایی با نوع جمله‌ها و بیان و اسلوب و ارتباط و انسجامی است که حضرت در بیانات خود ایجاد کرده است.

از فصحا و بلغای عرب مثل صهبان وائل و خطبای دیگر، زیاد شنیده‌ایم ولی در مقایسه‌هاست که آدمی به زیبایی و قدرت و پیام و ارتباط و انسجامی که یک خطبه دارد، واقف می‌شود و می‌فهمد که تفاوت‌ها چقدر زیاد است و مقایسه‌ها مع الفارق.

اگر در این مجامعی که گردهم نشسته‌ایم، دوستانی پیدا کرده‌ایم و زمانی را گذرانده‌ایم و یادداشتی نوشته‌ایم و مطالبی را هم جمع‌آوری کرده‌ایم و ذهنی هم پر شده، ولی هنوز به این مرحله نرسیده باشیم که با ولی‌گرم بخوریم و او را بخواهیم و به دنبال او باشیم و مثل تشنه‌ای به دنبال آب، کلمات او را حس و لمس کنیم، به نتیجه‌ای نخواهیم رسید.

اضطرار به ولی

تعبیری است از حضرت فاطمه(س) در مورد رسول خدا که می‌فرمایند: «إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَابِلَهَا»^۱ مثل این که زمین بارش بی‌امانش را از دست داده باشد، تا چنین افتقار و از دست دادنی را احساس نکنیم، به ولایت ولی نخواهیم رسید. و تنها جمعی است که می‌آید و می‌رود، اما راهی به ولی پیدا نمی‌کند. خلاصه این که اگر این مجموعه‌ها بخواید، حاصل جمع مطلوب و غنیمت مطلوبی را دارا باشد، باید به این سمت و سو راه پیدا کند. نکته‌ی اساسی در مسالهی ولایت و وحی و توحید همین نکته است. بحث از اثبات خدا و رسول و نبی و ولی نیست که صحبت از اضطرار به ولی و احتیاج به خداست. من نیاز به رسول و وصی او دارم.

اگر فرضم بر این باشد که در این زندگی با این شرائط موجود، می‌توانم مسائل را خودم حل و فصل کنم دیگر به خدا چه نیازی دارم؟! بر فرض هم که خدا باشد به رسول او چه احتیاجی دارم؟! به ولی او چه احتیاجی؟! اما وقتی این معنا در انسان شکل می‌گیرد که هم وجودش محدود است و هم امکاناتش ناتمام و ناقص هستند و حتی علم و تجربه و عقل و فلسفه و قلب و عرفانش کفاف او را نمی‌دهند. اینجاست که خدا و رسول و ولی ضرورت پیدا می‌کنند و اضطرار به آنها مطرح می‌شود. و با این معنا از اضطرار و احتیاج، مسأله شکل جدیدی به خود می‌گیرد. این از یک طرف، نکته‌ی دیگر اینکه؛ حقیقت ولایت در اولویت ولی و رسول نسبت به من است. و این بر اساس تعبیری از حضرت رسول است که در غدیر مطرح می‌کنند؛ که: «أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»^۲. این اساس ولایت است؛ یعنی رسول و وصی از من به من سزاوارترند. چرا؟ چون هم از من به من نزدیک‌تر و هم مهربان‌تر و هم آگاه‌ترند. و اینجاست که تو رسول و وصی را انتخاب می‌کنی.

این معنای از ولایت، نه با نفی تو همراه است و نه با هویت و انسانیت تو در تعارض؛ چون با انتخاب تو همراه

۱- فروع کافی، ج ۸، ص ۳۷۶

۲- بحار، ج ۲۱، ب ۳۶، ح ۱۰

بوده است. چرا؟ چون به آگاهی بیشتر، به رحمت و اسعوی حق و محبت و عنایت و بینهی روشن او دست یافته‌ای.

حضرت علی(ع) در نهج البلاغه^۱ آن جا که از حقوق ولایت می‌گویند، نکته‌ی خیلی لطیفی دارند که به دست می‌آید حق ولایت زمینه‌هایی دارد. این زمینه‌ها آگاهی است. آزادی است و رحمت و اسعه و محبت ولی است. کسی که آگاهی به تمامی راه ندارد، و آزادی از تمامی تعلق‌ها ندارد،

و این محبت و رحمت و اسعه را به انسان‌ها ندارد، که از آن‌ها به آن‌ها نزدیک‌تر باشد و آن‌ها را بیش از خودشان دوست داشته باشد، ولی نخواهد بود و ولایتی را بر انسان نخواهد داشت.

با این معنای از ولایت و با توجه به محدودیت امکانات آدمی؛ چه در حوزه‌ی علم و تجربه‌اش و چه در حوزه‌ی عقل و فلسفه‌اش و چه در حوزه‌ی قلب و عرفانش و با توجه به محدودیت وجودی اوست که خدا و رسول و وصی او ضرورت پیدا می‌کنند و انسان، محتاج و مفتقر به خدا و مضطر به رسول و ولی او خواهد بود و دنبال آن‌هاست و از آنها می‌خواهد.

این معنای از ولایت از یک طرف با ولایت انسان کامل و ولایت بر تکوین و بر تشریع و ولایت بر نفوس و زعامداری و قیمومیت آنها، کاملاً متفاوت است و از طرفی هم با همه‌ی آنها برخورد دارد و التقاء پیدا می‌کند. اینکه بر کون و هستی و بر شرع و بر زمین و آسمان و پستی و بلندی‌ها ولایت دارند یک مسأله است و اینکه از من به من نزدیک‌تر هستند مسأله‌ای دیگر.

آنجا که تو بر اساس اولویت و با توجه به آن زمینه‌ها و با توجه به محدودیت‌ها؛ چه در رابطه با انسان و وجود او و چه در رابطه با امکانات و غرائز او، رو به سوی خدا نهادی و رسول و ولی او را انتخاب کردی، آن هم انتخابی که انتصاب الله است و این نصب از ناحیه‌ی اوست، دیگر نه تنها تناقض و تعارضی در رابطه با انتصاب و انتخاب وجود ندارد که این انتخاب با زمامداری و سرپرستی در هر امری حتی ازدواج و طلاق، دوستی و دشمنی و... در همه‌ی موارد و زمینه‌ها، التقاء پیدا می‌کند.

مبحث ولایت مطلقه‌ی انتصابی فقیه که تو در چهار قسمتش بحث داری، اگر با آن معانی انسان کامل و ولایت بر تکوین و تشریع و زمامداری و سرپرستی و قیمومیت، بخواهی حل و فصل کنی مشکل دارد: هم با هویت و انسانیت انسان در تعارض است و تناقض دارد، مسخ و نفی آدمی است و هم اگر انسان را مختار می‌دانید با انتصاب نمی‌سازد.

اما اگر آن معنایی از ولایت که اولویت ولی را به همراه داشت، مطرح باشد، دیگر در هیچ حوزه‌ای تعارض وجود ندارد. و این نکته‌ای است که در اکثر تحلیل‌های جدید از آن غفلت می‌شود و صاحبان تفکر را گرفتار می‌سازد. و آن‌ها را در چهار حوزه‌ی ولایت و مطلقه و انتصاب و فقیه، دچار مشکل می‌کند و مبتلا به تعارض و تناقض می‌سازد.^۲ کسانی که نتوانند این چنین پیوندی را برقرار کنند، یک تناقض را احساس می‌کنند و این تناقض نه تنها

۱- نهج البلاغه‌ی صبحی صالحی، خ ۲

۲- ر. ک. از معرفت دینی تا حکومت دینی، از همین قلم و به حکومت ولایتی از محسن کدیور

در رابطه با فقیه و مؤمن، بلکه حتی در وجود خدا و رسول و معصومین هم تحقق پیدا می‌کند.

همین درک از معنای ولایت، درک از معنای توحید را میسر می‌سازد و ولایت و توحید را به هم مرتبط می‌سازد و در این مقطع است که توحید و ولایت به هم پیوند می‌خورند.

یعنی همانطور که می‌گوییم: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»^۱ همانطور هم «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ حِصْنِي»^۲ می‌شود. و این ولایت و این کلمه‌ی توحید است که این اولویت را به دنبال می‌آورد. آنچه که باعث حفاظت و مصونیت این وجود می‌شود، همان درک از توحید و همین درک از ولایت است. و اساس هر دو در اولویت خدا و رسول و ولی نهفته است.

روشن‌تر بگوییم، اگر ما در دین فقط توحید^۳ و معاد را در نظر بگیریم و هیچ‌یک از اصول و فروع دیگر را هم در نظر نگیریم، همین توحید و معاد، در چهار حوزه تأثیر می‌گذارند و آنها را دگرگون و متحول می‌کنند:

در انگیزه، در اهداف، در روابط و در برنامه ریزی.

توحید در سه حوزه‌ی انگیزه و اهداف و روابط من با اشیاء و آدم‌ها و معاد هم در نوع برنامه ریزی تأثیر گذار است.

این چهار نکته که از توحید و معاد به دست می‌آید، کافی است که آدمی را به سمت و سوی دیگری بکشاند و مدیریت و برنامه ریزی و تشکّل جدیدی را طراحی کند.

نکته‌ی لطیف و اساسی اینجاست که با درک این معنا از توحید و معاد، محرک‌ها و انگیزه‌ها، اهداف، روابط و فرصت برنامه ریزی ما تغییر می‌کند.

دیگر محرک‌ها و انگیزه‌ها نمی‌توانند غریزی و عادی باشند، نمی‌توانند برخاسته از شرایط تربیتی ما باشند، باید تحول بیشتری پیدا کنند.

اهداف دگرگون می‌شوند و دیگر لذت و قدرت و ثروت و ریاست و... نخواهند بود؛ چون اینها با اندازه‌ی وجودی ما و با ساخت و بافت دنیا و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و با ساخت و بافت آدم و سالکی که از این جهان می‌خواهد عبور کند، هماهنگی ندارند.

در نوع روابط آدمی، تحول و دگرگونی می‌آید، دیگر روابط تو نمی‌تواند به اثم و عدوان باشد؛ که باید عدل و احسان تحقق پیدا کند. نوع ارتباطها متفاوت می‌شود، حتی در لقمه‌ای که بر می‌داری. در غذایی که می‌خوری. در کنار فرزند و یا همسری که نشسته‌ای و...

روابط باید به عدل و احسان باشد؛ آن هم عدل به معنای دینی آن، نه عدل فلسفی؛ که مراد از عدل، تعادل و حدّ وسط بین افراط و تفریط نمی‌باشد، بلکه به این معناست که به اندازه‌ای که به انسان داده‌اند از او بازدهی می‌خواهند و بازخواست می‌کنند؛ و آیه‌ی «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۴ حاکی از این معناست و احسان هم

۱- بحار، ج ۴۹، ب ۱۲، ح ۳

۲- بحار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، ح ۱

۳- با توجه به این نکته که توحید؛ یعنی اینکه هیچ محرکی جز الله در درون انسان نباشد.

۴- طلاق، ۷

مرحله‌ای است که کمتر از آنچه تو داری بطلبند و طالب باشند. نوع و فرصت برنامه ریزی هم تغییر می‌کند که با توجه به معاد، آدمی تنها در حوزه‌ی شهادت و شهود این عالم، برنامه ریزی نمی‌کند، بلکه برای وسعت غیب و شهادت خود برنامه ریزی خواهد داشت.

این دگرگونی در این چهار حوزه، او را به این نکته می‌رساند که علم و تجربه کافی نیست؛ چون تجربه در حوزه‌ی شهادت آدمی است و به غیب او راهی ندارد. پس نه می‌تواند به علم و تجربه‌اش قانع باشد و نه می‌تواند به عقل و فلسفه و قلب و عرفانش روی بیاورد؛ زیرا این مرحله از تفکر و تعقل و قلب و احساس آدمی نیز، نیاز به تربیت و آگاه‌سازی و احتیاج به طراحی و برنامه ریزی دیگری دارد؛ که در تربیت تفکر و تعقل این کار نبی و ولی است که باید این نهفته‌ها و پنهان شده‌های در متن عقل را برانگیزانند و بیرون آورند: «وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱

اینجاست که تو نیاز به ولی و اولویت او را احساس می‌کنی و اینجاست که آن درک از معنای توحید، تو را به ولایت می‌رساند و اینجاست که توحید و ولایت به هم مرتبط می‌شوند و پیوند می‌خورند و در هم مندمج می‌شوند و از هم جدا نمی‌شوند، که ولایت از کتاب و از عترت جداشدنی نیست. این طور نیست که بگوییم یک عده ولایتی‌اند و یک عده توحیدی. خیر، ولایت و توحید این چنین در هم گره می‌خورند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

و این جاست که ولایت کارساز و کارگشاست و اگر آن را کنار بگذاری، چیزی از دین باقی نمی‌ماند.^۲ و در این مرحله از ولایت است که تو استناد به ولی را در هر کاری می‌خواهی؛ که می‌فرمایند آنچه از این بیت بیرون نیاید باطل است.^۳ و بدون استناد به این بیت نمی‌خرند. در این هنگام تو در هر زمانی؛ چه غیبت و چه حضور و در هر کاری و اینکه چه بپوشی و چه بخوری چگونه بنشین، چگونه غضب کنی و چگونه ارتباط برقرار کنی، باید از امر ولی الهام گرفته باشی و به او مستند باشی. و در این مرحله است که تو ولی را در درون خودت و از خودت بر خودت مقدم می‌داری؛ یعنی من که می‌خواهم به خاطر این که فلانی به گوشم زده غضب کنم، حساب می‌کنم ولی به این دستی که به صورت من زده چگونه نگاه می‌کند. شاید این دست را ببوسد و او را تشویق کند. اینجاست که باید غضب من کنترل شود و دیگر حساب نمی‌کنم چه کسی زده است.

پس می‌بینید آدمی غضب و شهواتی دارد که انگیزه‌ی اعمال اوست و رفتارش را تحقق می‌دهند. اما زمانی که ولی را اولی می‌داند و او را مقدم می‌دارد، ولایت او را بین انگیزه‌ها و اعمال خود، حائل می‌داند که باید ولی بین رضا و سخط او حائل باشد، نه غرائز و خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش. با این توجه است که در ظهر روز عاشورا هنگام نماز، وقتی حضرت به نماز می‌ایستند، یکی از اصحاب در برابر تیرهایی که بر حضرت فرود می‌آیند، سینه سپر می‌کند و خود را در برابر آنها قرار می‌دهد. اینکه آدمی در برابر تیرها بایستد و سینه سپر کند و بر غریزه‌ی خود حاکم و

۱- نهج البلاغه‌ی صبحی صالحی، خ ۱

۲- اما لو ان رجلا قام ليله و صام نهاره و تصدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولايه ولي الله فيواليه و يكون جميع اعماله بدلائله اليه ما كان

له على الله عز و جل حق في ثوابه و لا كان من اهل الايمان. کافی، ج ۲، ص ۱۶، باب دعائم الاسلام، ح ۵

۳- بحار، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳۲

مسلط شود - در حالی که به طور طبیعی در برابر حوادث خودش را کنار می‌کشد - لازمه‌اش این است که ولی را از خود به خود نزدیک‌تر بداند. نمی‌شود کسی ولی را بر خودش مقدم نداند و در برابر تیر بایستد. مادامی که تو ولی را مقدم نداری، طبیعتاً سرت را می‌دزدی و نمی‌توانی تحمل کنی. گرفتار و فقیر می‌آید، می‌گویی حضرت آنجاست و به او ارجاع می‌دهی. به عهده نمی‌گیری و از تکالیف شانه خالی می‌کنی. این فرار تو از بار توست در حالی که باید بار برداری و عهده‌دار شوی و جلودار باشی. این چیزها شاید خیلی کم به حساب آیند، اما بسیاری از مسائل بنیادی و ریشه‌ای را حل و فصل می‌کنند.

آنچه که مهم است همین نکته است و آنچه که ما را به اولیای خدا پیوند می‌دهد یک چنین نگاه و منظری است. و این نوع نگاه به رهبری و ولایت، لازمه‌اش یک نوع تلقی جدیدی است هم از انسان، هم از حوزه‌ی استمرار او و هم از فرصتی که این انسان برای برنامه ریزی به آن احتیاج دارد. نوع تقدیر و برنامه ریزی او، نوع مدیریت و رهبری او و نوع شکل و روابط اجتماعی او، با این نگاه به یکدیگر گره می‌خورند و پیوند پیدا می‌کنند.

با این نگاه تو دیگر دچار تناقض و تعارض نمی‌شوی و هویت انسانی را زیر سؤال نمی‌بری؛ چون به انتخابی تن داده‌ای که انتصاب الله است و از ناحیه‌ی او و با این انتخاب، مسأله عوض می‌شود و تعارض برطرف و ربطی هم به بحث انسان کامل ندارد؛ که به اولویتی دیگر محتاج است.

و زمانی که تو الله را برداشتی و ولی را انتخاب کردی و معیت و همراهی او را طالب بودی، با این انتخاب، تو به تفویض می‌رسی و همه‌ی مسائل را به او واگذار می‌کنی؛ که: «أَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱ و اگر این تفویض محقق شد، مراحل بعد هم محقق می‌شود.

خلاصه این که اگر جمعی را دنبال می‌کنیم، در نهایت این تجمع تنها به دنبال تخلیه‌ی عاطفی خودمان نباشیم و اینکه دلی تصفیه پیدا کند و فقط اشکی بریزیم و سوزی داشته باشیم. گرچه این اشک‌ها را خدا بر می‌دارد و انشاء الله که همه‌ی روزها و شب‌ها و لحظه‌های ما را پر می‌کند و همراه ما باشد، ولی این کفایت نمی‌کند؛ که آن چه مهم است، این است که یک تعلقی به ولی در ما بیاید و ما را به آنها پیوند دهد؛ تا او را انتخاب کنیم و مقدم بداریم.

تا او بین حب و بغض ما و رضا و سخط ما و خوشی و ناخوشی ما حائل باشد.

تا رضایت او رضایت ما و خواسته‌ی او خواسته ما باشد.

نه اینکه خودمان بین خود و ولی مان حائل باشیم که در این هنگام از آنها دور می‌شویم

خدایا! تو رحم کن

آمین یا رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد

حضرت فاطمه(س) در ابتدای خطبه از نعمت‌ها شروع می‌کنند و از عنایت‌های حق و آنچه که باعث استمرار این نعمت‌ها و عنایت‌هاست گفت‌وگو می‌کنند. و بعد به توحید و نبوت روی می‌آورند و از رسول(ص) می‌گویند. و سپس به مردم خطاب می‌کنند و از آنها و تکالیف‌شان و آثار این تکالیف می‌گویند.

حضرت در ادامه‌ی خطبه به معرفی خود می‌پردازند و از نسبت خویش با رسول(ص) چنین می‌گویند. «أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْءًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا». می‌فرمایند: من فاطمه(س) و پدرم محمد(ص) است و این حرف را نه یک بار که مکرر و مستمر می‌گویم، اگر سخنی می‌گویم اشتباه نیست و اگر امروز اقدامی کرده‌ام و این‌گونه ایستاده‌ام، پراکنده کاری نیست. نکته‌ی قابل تأمل در بیان حضرت و سؤال اساسی این است، که آیا فاطمه(س) این قدر مجهول مانده است که نیاز به معرفی دارد؟

کسی که همه، کودکی‌اش را دیده‌اند. بچه‌هایش را بر دوش رسول(ص) مشاهده کرده‌اند، نیاز به معرفی دارد؟! پس مشکل جای دیگری است، صحبت از فراموشی و انکاری است که شکل گرفته و حقوقی که از ایشان گرفته شده. سخن از این است که چگونه و با دقت و نقشه‌های حساب شده، علی(ع) را بستند و امکانات مالی او را گرفتند و یارانش را هم کشتند. به خاطر همین، فاطمه(س)، قدم به قدم، عنایات رسول را مطرح می‌کنند، از نسبت خود و علی(ع) با رسول(ص) می‌گویند و وقتی هم که محرومیت و تنهایی آدمها را مطرح می‌کنند از نجات اینها توسط رسول و شجاعت علی(ع) و قرب او به رسول(ص) می‌گویند.

محبت و رأفت رسول(ص)

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»^۱. حضرت از رسول(ص) می‌گویند که چطور رنج و سختی و گرفتاری شما، رنج اوست و برایش سنگین؛ «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ».

و اینکه با چه محبت و اشتیاقی نسبت به شما، برای شما آمده است: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ». و اینکه نسبت به آنهایی که گامی برداشته‌اند و روی آورده‌اند، رؤوف است و مهربان: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ». در روایت آمده: جوانی بود، هر روز، قبل از این که کار خودش را شروع کند، به مسجد می‌آمد و نگاهی به رسول خدا می‌کرد و می‌رفت. حضرت او را می‌شناختند. وقتی می‌آمد، سر خود را بلند می‌کردند تا جوان، ایشان را ببیند و چشمش را از ایشان پُر کند. یک روز جوان آمد، نگاهی کرد و رفت و دوباره برگشت، حضرت صدایش زدند و پرسیدند که چه شد دوباره برگشتی؟ جوان گفت: رفتم، دلم تاب نیاورد و اشتیاق شما را داشت. آمدم تا چشم را بیشتر از شما پُر کنم. رسول خدا دعایش کردند. جوان رفت و مدتی نیامد. حضرت از جوان پرسیدند، گفتند مرد خوبی بوده و فوت کرده است، آلا اینکه بخاذ بوده.^۲

۱- توبه، ۱۲۸

۲- بخذ در لغت به معنای کم فروشی است و به معنای برده‌داری و کنیزداری هم می‌باشد، منظورشان این بوده که مقتضای شغل جوان نگاه به نامحرم بوده؛ چون کنیزدار بوده.

رسول الله فرمودند: او آنقدر از عشق من چشم و دلش پر شده بود که حتی اگر کنیز می فروخته، نجات پیدا کرده است.

این حرص و محبت رسول در تبلیغ و دستیابی به افراد و آدم‌ها و نجات ایشان از دام شیطان، خواسته‌ی اوست، حتی اگر یهودی و غیرمسلمان باشند. که در تاریخ آورده‌اند: حضرت حتی از یک جوان یهودی هم نمی‌گذرد و او را در مجمع یهودیان باقی نمی‌گذارد و جنازه‌اش را هم بر می‌دارد.

این رسول (ص) است که به ما می‌آموزد چطور باید از شیطان کُند و از آتش جدا ساخت و به بهشت پیوند داد. و این هم خواسته‌ی اوست نسبت به حرص و محبت به انسان‌ها و سرمایه‌گذاری بر روی آنها.

سؤال این است که چه حرصی باید در آدمی شکل بگیرد و چگونه سرمایه‌گذاری کنیم تا این خواسته و هدف محقق شود؟

در خیلی از موارد تنها با حرف زدن نمی‌توان انسان‌ها را هدایت کرد. تمامی مباحث الغدير^۱ را برایشان بگویی باز هم هزار اعتراض و اشکال مطرح است. ولی در برخورد و معاشرت و داد و ستدهای توسست که دل آنها نرم می‌شود و زیبایی‌ها را می‌بینند و محبت اولیای خدا را می‌چشند که: «كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلِسْتِغْمِ»^۲.

این حرص است. حرص بر دل‌هایی که باید از محبت سرشار شوند یا لاقل معرفت و آگاهی پیدا کنند، که اگر هم نیامدند با بصیرت و معرفت نیامده باشند.

و این حرص و رنج برای آنهایی است که هنوز گرایشی پیدا نکرده‌اند و ایمانی نیاورده‌اند و الا برای مؤمنین، رأفت است و رحمت: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَأُوفٌ رَحِيمٌ».

در روایت آمده: یکی از اصحاب حضرت سجّاد (ع) نقل می‌کند: شبی از شب‌ها دیدم که حضرت بار سنگینی را بر روی دوششان حمل می‌کنند و می‌روند. در مسیری که می‌رفتند، بار به زمین افتاد و ایشان نمی‌خواستند که کسی متوجه شود. من آمدم و کمک کردم. دیدم مقدار نان و خرمایی است که حضرت آماده کرده‌اند تا تقسیم کنند. به ایشان گفتم اجازه بدهید من بردارم. حضرت اجازه ندادند و فرمودند: «هر کس باید بار خودش را خودش بردارد». آن شخص می‌گوید با حضرت تا اطراف شهر آمدم. دیدم ایشان نان و خرما را بدون سر و صدا بالای سر عده‌ای که از اهل سنت بودند و شیعه نبودند، گذاشتند. به ایشان گفتم: «یابن رسول الله، ایشان که از شیعیان نیستند؟!». حضرت فرمودند: «اگر از شیعیان بودند که نمک غذایمان را هم تقسیم می‌کردیم».

این رنج و تعب و این حرص و محبت حتی برای کسانی است که با آنها نیستند و از شیعیان محسوب نمی‌شوند و رنج آنها را رنج خود و گرفتاری آنها را گرفتاری خود می‌دانند.

«فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبَى دُونِ نِسَائِكُمْ وَ أَخَا ابْنِ عَمِّ دُونِ رِجَالِكُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعَزَى إِلَيْهِ».

کلمات حضرت به قدری دقیق است که از هم اکنون برای علی (ع) زمینه‌سازی می‌کنند و می‌فرمایند: اگر به رسول خدا دقت کنید و بخواهید نسبت او را بدانید، خواهید یافت که او پدر من است، نه پدر هیچ یک از دختران مدینه

۱- کتاب الغدير تالیف علامه امینی

۲- بحار، ج ۵، ص ۱۹۸، ب ۷، ح ۱۹

و برادر شوهر و پسر عموی من است، نه هیچ یک از مردان شما، که با هیچ یک از آنها پیوند برادری ندارد. و خوب کسی است که ما به او پیوند خورده‌ایم.

تربیت رسول (ص)

«فَبَلَغَ الرُّسَالَةَ» رسالتش را تکمیل کرده، رسالتی که گفته‌اند: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»^۱. «صَادِعاً بِالْإِذَارَةِ» به حوادثِ یوم الانذار اشاره می‌کنند. از یوم الانذار^۲ و از آن روزهای اوّل گرفته که به تعبیر خودِ علی (ع) که فرمودند: «کوچک بودم و در دامن رسول‌الله و او لقمه در کام من می‌گذاشت»^۳ تا روزهای بعد که علی در کنار رسول بوده و همراه او. از یوم الانذار گرفته تا به امروز، از آنجا تا اینجا، رسول (ص)، علی (ع) را با خودش آورده.

«مَائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ»؛ از راه دیگران جدا بود.

«ضَارِباً ثَبَجَهُمْ»؛ سرهای آنها را زد.

«اخِذْ بِأَكْظَامِهِمْ»؛ گلوی آنها را گرفت و آنها را در تنگنا قرار داد.

«دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ با حکمت و موعظه‌ی حسنه، به سبیل ربّ و راه پروردگارش دعوت کرد.

حضرت فاطمه (س) در این قسمت تفاوت‌هایی را که در مسیر و حرکت رسول (ص) با کفار وجود دارد، مشخص می‌کند و به ضربه‌هایی که زدند و تنگناهایی که برای آنها فراهم آوردند و دعوتی که به سبیل ربّشان چه با حکمت و چه با موعظه‌ی حسنه داشتند، اشاره می‌کنند.

حکمت و موعظه

حکمت در برابر جهل است و جهالت. و حکیم کسی است که خودش را بشناسد که: «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^۴.

کسی که اندازه‌های وجودی خودش را، استمرارش را و روابطش را نشناخت، هر کس که باشد حکیم نیست، سرشار از هزار فلسفه و تاریخ فلسفه هم باشد. و این چنین آدمی نیاز به وحی و رسول و ولی را نخواهد یافت و اولویت ولی را نخواهد پذیرفت؛ که اساس ولایت در همین اولویت است؛ که: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»^۵؛ یعنی اینکه ولی از من به من نزدیک‌تر و آگاه‌تر و مهربان‌تر است.

حکمت این چنین نگاهی است و این دعوت به حکمت است.

دعوت به موعظه‌ی حسنه، دعوتی است که با ترس و عشق همراه باشد. وعظ حسن، وعظی است که زمینه‌ای از

۱- مائده، ۶۷

۲- اشاره به آیه‌ی «و انذر عشیرتک الاقربین»؛ شعراء، ۲۱

۳- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ قاصعه ۱۹۲، بخش فضل الوحی

۴- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۶

۵- بحار، ج ۲۱، ب ۳۶، ح ۱۰

محبّت و ترس را دارا باشد.

اینجاست که بت‌ها می‌شکنند و سرکش‌ها فرو می‌افتند؛ که: «يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ»؛ بت‌هایشان را می‌شکست.

«وَيَنْكُثُ الْهَامَ» سرهایشان را فرو می‌ریخت.

«حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبْرَ»؛ تا اینکه جمع آنها پراکنده شد و پشت کردند و رفتند و شکست خوردند.

استقامت رسول (ص)

استقامت رسول خدا به قدری عظیم بود که توانایی را از کفار قریش گرفت و از اینکه حرفی را بشنوند، ناتوان شدند، به طوری که انگشت در گوش‌ها کرده، فرار می‌کردند. حضرت این‌گونه آن جمع محکم آنها را که مدعی بودند، از هم پراکنده ساخت.

پدرم می‌گفت: قبل از انقلاب در خیابان باجک قم، آرایشگاهی بود که صدای رادیو اش را زیاد می‌کرد. من هم زمانی که می‌خواستم از کنار آرایشگاه عبور کنم، به صاحب آن تذکر می‌دادم که رادیوات را خاموش کن. اکثراً هم حرف مرا گوش می‌کرد، ولی باز هم کار خودش را می‌کرد، به طوری که از رو می‌رفتم. بعد از چند مرتبه تذکر از جایی دیگر و سمت و سوی دیگری می‌رفتم، ولی رسول خدا طوری برخورد می‌کردند که کفار انگشت در گوش‌ها کرده و به سمت دیگری فرار می‌کردند.

آری، این استقامت و پایداری رسول است تا حدی که: «حَتَّىٰ تَقْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَاسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَطَاحَ وَشِيطُ النِّفَاقِ وَانْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشِّقَاقِ، وَفُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ»؛ تا اینکه شب رفت و صبح آشکار شد و حقیقت مشخص گشت و تنها کسی که حرف می‌زد، زعیم دین، رسول خدا بود و تا اینکه شقشقه‌ها و خرناسه‌ها و سر و صدای شیاطین خاموش شد و خِرّ و خِرّ آنها هم از بین رفت و برایشان کلامی نمانده بود. نفاق و کفر و شقاق کنار رفت و شما به کلمه‌ی اخلاص و توحید تفوّه کردید و آن را به زبان آوردید.

نکته‌ی زیبا و دقیق در بیان «فُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ» است؛ یعنی حضرت آن قدر کوشید تا شما توانستید توحید را به زبان آورید و در دهان شما قرار گرفت ولی در دل شما قرار نگرفت و جای نیفتاد. که تفوّه به اخلاص و توحید یک مرحله است و تحقّق آن مرحله‌ی بعد و بالاتر.

توحید را به زبان آوردید، آنها در میان عده‌ای که روشن بودند و چهره‌های منوری داشتند. «فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ».

وضعیت عرب قبل از بعثت

حضرت بعد از معرفی خودشان و بیان نسبت خود و همسرشان با رسول (ص) و بعد از اشاره به مراحل برخورد و تربیت رسول (ص)، از سر در گمی و ضلال آدم‌ها قبل از بعثت می‌گویند. از ذلّت و پراکندگی اینها می‌گویند که چطور دست‌ها و چشم‌ها و فکرها جمع شده بودند تا آنها را پراکنده و سر در گم کنند.

«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذَقَّةَ الشَّارِبِ وَنُهِزَةَ الطَّامِعِ وَقَبَسَةَ الْعَجَلَانِ وَمَوْطِيَاءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَتَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَذِلَّةٌ خَاسِيَتِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ».

شما طمع‌های قدرت‌ها بودید، ذلیل و زیر پا و از دست رفته بودید، خوراکتان از سبزه‌ها و علف‌ها بود و آبتان هم آب گندیده بود که در مرداب‌ها و آبگیرها جمع شده بود، نه خوراکی داشتید و نه آبی.

این حقیقتی بود که عرب جاهلی، عرب بدبخت و بربری و بیچاره‌ای بوده و چیزی نداشته. اینها همه درست، ولی سرّ این بدبختی و این همه بیچارگی چیست؟ و چه چیزی باعث این همه پراکندگی و ذلت شده‌است؟ این‌که چرا اینها را در به در کردند؟ و از حدود سبزی‌های عراق و بالای لبنان بیرون نمودند و در جزیره‌ی العرب جای دادند، نکته‌ی قابل تأمل و مهمی است.

در خطبه‌ی قاصعه،^۱ حضرت علی(ع) این پدیده را تحلیل می‌کند و در تفسیر سوره‌ی فیل^۲ به این تحلیل اشاره کرده‌ام که چطور دست حکومت‌های کسری و قیصر، اینها را از عیش و سواد عراق به سمت و سوی دیگری پرتاب کرد و در جزیره‌ی العرب، آنجایی که نه آسمانش می‌بارید و نه زمینش می‌روئید و نه امکانی برایشان داشت، جای داد. آنجایی که خوراکشان خون و حاکمشان شمشیر و لباسشان ترس بود.^۳

و این همه ذلت و در به دری و پراکندگی به خاطر این بود تا زمینه‌ای برای رسالت باقی نماند و رسول(ص) را پیش از تولّدش از بین ببرند و نابود سازند.

«فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ اللَّتَايَا وَالتِّي وَبَعْدَ أَنْ مَنَى بِهِمُ الرِّجَالُ وَذُوبَانَ الْعَرَبِ وَمَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ وَكُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتْ فَاعْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا».

این وضع زندگیتان بود تا این که خداوند شما را به محمد(ص) و به واسطه‌ی رسولش، بعد از تحمّل چه رنج‌هایی نجات داد و این پراکندگی‌تان ادامه داشت تا این که حضرت با جنگاوران زیادی درگیر و با گرگ‌های عرب روبه‌رو و با سرکش‌هایی از یهود و نصارا برخورد کردند. هر کدام از اینها در هر زمان، که آتشی به پا کردند، خداوند آن را خاموش ساخت و هر زمان شاخی بیرون آوردند و قدرتی نشان دادند و یا دهانی باز کردند و فریادی زدند؛ محمد، علی - برادرش را - در دهان آنها انداخت و در برابر آنها نشاند و با آنها درگیر کرد.

خصوصیات علی(ع)

سپس فاطمه(س) از خصوصیات همسرش می‌گوید:

«فَلَا يَنْكَفِيءُ حَتَّى يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأُخْمَصِهِ وَيُخِمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ»

محمد(ص)، علی(ع) را در آن زبانه‌های آتش و گرفتاری‌های فتنه می‌انداخت و علی(ع) بر نمی‌گشت، مگر وقتی که کار را تمام کرده باشد.

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۱۹۲

۲- تطهیر با جاری قرآن، سوره‌ی فیل تألیف استاد

۳- اشاره به خطبه‌ی ۱۹۲ (قاصعه) - نهج البلاغه صبحی صالحی

«مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ»، آن هم با کد و رنج.

«سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُشْمَرًا»، دامن بالا کشیده و کار می کرد و قدم بر می داشت؛ «نَاصِحًا»، دلسوز است. «مُجَّدًا كَادِحًا» عرق می ریزد. «لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ»؛^۱ ملامت ها و سرزنش ها از هر کس که باشد خواه از فرزند و پدر و مادر و خواه از دوستان، او را گرفتار نمی کند و ذلت و ملامت در راه خدا را عزت و افتخار می داند.

خوب دقت کنید که در این فرازها، مشکلات اساسی ما مطرح می شود. به خاطر ملامت زن و فرزند از تکلیف چشم می پوشیم. به خاطر اینکه دیگران از ما رنجیده نشوند از تکالیف چشم می پوشیم.

بعضی از دوستان به من اعتراض می کردند که شما باعث می شوید فلانی از زندگی اش فاصله بگیرد. گفتم مگر آدمی فقط برای یک نفر خلق شده و تنها باید یک امر و یا یک تکلیف را انجام دهد و از صبح تا شب یک عمر را فقط با یک نفر سر کند؟! پس اولویت ها کجا می روند؟ کسانی که به وجود او محتاج ترند، چه می شوند؟ هزار تکلیف در کار است و نمی شود به خاطر یکی از دیگری چشم پوشید. کد و رنجی نداشته ایم و کوشش و تلاشی را نخواسته ایم. گاهی پدرم به من می گفت برو خانه ی عمه خانم و بگو فلان کار را انجام دهد. من که با پسر عمه ام دعوا و کتک کاری کرده بودم و نمی خواستم منت کشی کنم، می رفتم و یواش و آهسته در می زدم و بر می گشتم، می گفتم نیستند. کوشش نمی کردم؛ که نفسانیت های ما باعث می شود در راه خدا و برای او رنجی را متحمل نشویم.

من در رابطه با حرکت حضرت ابراهیم، نسبت به ذبح اسماعیل تأملی داشته ام که چطور وقتی تیغ پس از چند بار سعی، گلوی اسماعیل را نبرید، حضرت تیغ را به زمین زدند. اگر این حرکت شکل نمی گرفت و ایشان خوشحال می شدند، کم آورده و باخته بودند.

این علی (ع) بود که با کفایت می رفت و بر می گشت و این هم خصوصیات او و این هم شما که در رفاه و راحتی بودید: «وَأَنْتُمْ فِي رِفَاقِهِ مِنَ الْعِيشِ وَادْعُونَ فَاكِهِونَ أَمْنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ».

خوش بودید و خدا حافظی کرده بودید و این طور نبود که در امن و راحتی تان هم به فکر راحتی و آسایش دیگران باشید. نه، برنامه ریزی می کردید که چطور علی (ع) را خانه نشین کنید. خبرها را دانه دانه بررسی می کردید که چه کسی از مدینه بیرون می آید و چه خبری دارد؟ حتی اگر رسول (ص) گفته بود که: «انْقُذُوا جَيْشَ أَسَامَةَ»^۲، آنها و سپاه اسامه را از مدینه بیرون کنید تا مدینه برای علی (ع) خالی شود، بیرون نمی رفتید و اگر هم می رفتید، دانه دانه اخباری را که از مدینه بیرون می آمد، ارزیابی می کردید. همین که حال رسول (ص) و گرفتاری او شدیدتر و بیشتر می شد، بر می گشتید و زمانی که رسول (ص) می گفتند چرا نرفتید؟ جواب می دادید، مشتاق دیدار شما بودیم!

آری این رفاه و راحتی شما بود که نشسته بودید و نقشه می کشیدید.

«وَتَنْكِبُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ»؛ و هنگام فراز و نشیب ها و درگیری و قتال بر می گشتید و فرار می کردید.

۱- اشاره به آیه ی ۵۴ سوره ی مائده

۲- ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲

یکی از اساتید و بزرگان می‌گفت بعضی از اصحاب^۱ در جنگ‌هایی که طی ۲۴ سال اتفاق افتاد حتی یک نفر را هم نکشته است. ابن ابی‌الحدید در یک مورد می‌گوید فلان صحابی، فلانی را کشته، اما بعد وقتی می‌خواهد مجموعه‌ی مقتولین را بشمارد، قاتلش را شخص دیگری معرفی می‌کند. و این دروغ هم زود مشخص می‌شود. حتی یک نفر را هم نکشتند و دست به هیچ خونی نزدند و با هیچ کس درگیر نشدند و نیروها را برای روزهای بعد نگه داشتند.

تحولات بعد از رحلت رسول(ص)

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَةُ^۲ النَّفَاقِ».

پس زمانی که خداوند، رسولش را در جوار خود قرار داد، در این هنگام خارهای نفاق در شما آشکار شد. «و سَمَلَ جِلْبَابُ^۳ الدِّينِ»؛ و لباس دین کهنه شد.

حضرت می‌فرماید: این لباس دینی که بر تن کرده بودید، کهنه شد و این پوشش کنار رفت و دریده شد و دیگر احتیاجی به پوشش نداشتید.

تعبیرها خیلی دقیق است دین در وجود تو ننشسته که لباس و پوشش تو بوده. تعبیری است در سوره‌ی نصر که: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْـلَـحًا^۴». گاهی ما در دین داخل می‌شویم و گاهی دین در ما جای می‌گیرد، این دو با هم متفاوتند.

«يَدْخُلُونَ»، این را می‌رساند که اینها در دین داخل شده‌اند و هنوز دین در وجود آنها ننشسته و قرار و پا نگرفته. زیبایی‌های کلام حضرت را ببینید که به چه راحتی از چه نکته‌های دقیقی یاد می‌کنند که شما کنار کشیدید و اخبار را می‌گرفتید و برای ما، با آن رفاه و راحتی که داشتید، برنامه می‌ریختید تا این که خداوند رسولش را برد و خارهای نفاق در شما آشکار و پوششی که از دین داشتید، کهنه شد.

«و نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ»؛ و آن گمراهی که، کظم غیظ می‌نمود و با حلم برخورد می‌کرد و نفرت و غضبش را نهفته و پنهان می‌ساخت، زبان باز کرد و توانست حرف‌هایش را بزند.

«و نَبَغَ حَامِلُ الْأَقْلِينَ»؛ و آنهایی که بی‌نام و نشان بودند و اسم و رسمی در تاریخ نداشتند و بعدها همه‌ی اسم و رسم‌ها را بردند، اینها جوشیدند و سر برآوردند.

«و هَدَرَ فَنِيقُ الْمُبْطِلِينَ»؛ و فریاد آنهایی که تبه‌کار بودند و به دنبال تباهی بودند، گسترده و پخش گردید.

حضرت می‌فرماید: این صدا و فریاد در همه جا پخش شد و آن کرامت و قدسیت باعث شد که بر او نشورند. «فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ»؛ سپس این فریاد گسترده، در تمامی عرصه‌های زندگی شما حضور پیدا کرد.

۱- منظور عمر بن خطاب است

۲- حسیکه: به خاری می‌گویند که چند پهلوس و از هر طرفش سر دارد، کاکتوس نیست.

۳- جلباب: به لباس می‌گویند؛ لباسی که تو را می‌پوشاند، لباسی است که روی همه‌ی لباس‌ها می‌پوشی.

۴- نصر، ۲

۵- فنیق: به شتری می‌گویند که به حد کرامت و قدسیت رسیده باشد. رهایش می‌کند و بر آن سوار نمی‌شوند و به آن اهانت نمی‌کنند. در هر حوزه‌ای جولان می‌دهد و هر فریادی را هم می‌زند.

گام‌های شیطان

با وجود این زمینه‌ها در شما و حضور و ظهور این فریاد گسترده در تمامی عرصه‌ها، در این مرحله: «وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ»؛ شیطان سرش را از پناهگاهش بیرون آورد و پنجره‌اش را باز کرد.

به تحلیل راحت و روانی که فاطمه (س) دارد، خوب دقت کنید؛ مثل اینکه اصلاً رنجی را ندیده است و هنوز ضربه‌ای نخورده و بین در و دیوار نمانده. مثل اینکه رسول (ص) را از دست نداده، این قدر راحت و دقیق، تمامی مراحل را قدم به قدم روشن و از آنها گفت‌وگو می‌کند.

چگونه شیطان پنجره‌اش را باز می‌کند بعد سبک و سنگین‌تان می‌کند تا روزنه‌ای پیدا کند. «هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ»؛ صدایتان زد، دید جواب می‌دهید و زود به حرف‌هایش پاسخ می‌دهید.

«وَلِلْغُرَّةِ فِيهِ مَلَا حَظِينَ»؛ با اینکه می‌دانید فریب می‌دهد و گول می‌زند و مغرور می‌کند، ولی چشم نمی‌پوشید. نگاه می‌کنید. با اینکه می‌دانید بساط، بساط بازی است، باز توجه می‌کنید و برای مغرور شدن و فریب خوردن، هنوز در او نظاره‌گرید.

این گام اول است که صداتان بزند و جواب دهید و توجهتان را جلب کند. «ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا»؛ مرحله‌ی بعد، این است که شما را دعوت به بلند شدن و برخاستن می‌کند. می‌بیند خیلی راحت و رام بلند می‌شوید و سنگینی ندارید. این در حالی است که علی (ع) می‌نالد از اینکه چگونه صدایتان زد و شما با تمامی سنگینی‌تان به زمین چسبیده بودید.

«وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا»؛ داغتان کرد و در شما دمید، دید برافروخته می‌شوید و خیلی راحت غضب می‌کنید. و نتیجه‌ی این دمیدن و برافروخته شدن این است که:

«فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبْلَکُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِیْکُمْ»؛ شما غیر از مال خودتان را علامت گذاردید و مال خود دانستید و آنچه را که مالک نبودید، عهده‌دار شدید و برداشتید و در غیر آبشخورهایتان وارد شدید.

ضلالت قدر

این نکته را همین جا بگویم، آنچه باعث می‌شود آدمی با تمامی یافته‌هایش و با تمامی یقینی که دارد، به انحراف کشانده شود و به عقب بازگردد، با آنکه گرمی نفس اولیای خدا را حس کرده و با آنکه علی (ع) را بر دوش رسول (ص) مشاهده نموده، این نکته است که به کفایت انسانی خود واثق است و تسلیم نیست و سلمی ندارد و این همه برخاسته از این است که قدر؛ یعنی اندازه و ارزش و برنامه ریزی‌اش را گم کرده و این‌جاست که از دست خواهد رفت.

آنجا که تو، نه اندازه‌هایت را فهمیدی و نه ارزش‌هایت را پیدا کردی و نه برنامه‌هایت را مشخص کردی، از دست رفته‌ای و در ضلال و سردرگمی هستی. و اینجاست که هر صدایی تو را می‌برد و در هر بساطی چشم می‌دوزی که مبدا چیزی را از دست بدهی و اینجاست که تو به هر دعوتی جواب می‌دهی و خیلی راحت گام بر می‌داری و ثقل و سنگینی هم نخواهی داشت و در برابر هر دمیدن و تحریکی، برافروخته و غضبناک می‌شوی و آنچه را که برای تو و در حوزه‌ی تو نبوده، عهده‌دار و مالک می‌شوی.

این در حالی است که هنوز پیمان‌ها خشک نشده‌اند و عهد، قریب و نزدیکند و هنوز پای علی(ع) از دوش رسول(ص) پایین نیامده و هنوز زخم و جراحت باز است و بهبود نیافته و هنوز هم رسول گرامی به خاک سپرده نشده. و این همه در ناله‌ی فاطمه(س) تجلی یافته است که می‌گوید:

«هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ وَالْجَرَحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ».

فتنه و انحراف

این همه شتاب و عجله به خاطر این است که نکند جریان نوپای اسلام رو به سمت و سوی دیگری بگذارد و گرفتار فتنه شود و جواب این هم واضح است که با فتنه، فتنه را از بین نمی‌برند و با انحراف نمی‌شود جلوی انحراف را گرفت و با تخفیف در اهداف نمی‌شود جمعیت اسلامی را حفظ کرد. مگر می‌شود تو از هدف‌هایت چشم‌پوشی و از آنها تخفیف دهی تا بتوانی با کسرا و قیصر درگیر شوی؟!

این نکته را هم بگویم که دین جز با پای خودش به هیچ مقصدی نمی‌رسد. دین مقصد دارد، پا دارد، راه دارد. نمی‌شود دین را بر یک فلسفه‌ی دیگر و بر یک عرفان و یا یک نظام جمعی دیگر مبتنی کرد و کارها را حل و فصل نمود و تازه عنوان هم به آن داد و گفت برای جلوگیری از فتنه و از دست دادن نیروها.

«ابْتَدَأَ زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»؛ گفتید به خاطر جلوگیری از فتنه این کار را انجام دادیم، در حالی که همین کار، عین سقوط در فتنه و انحراف است.

تو می‌خواهی فردا اتفاقی نیفتد امروز این حادثه را به وجود می‌آوری. پس چه فرقی کرد؟ شخصی می‌گفت: می‌خواهم بچه‌ام با دیگران مشروب نخورد. خودش مشروب خواری می‌کرد. از شما چه پنهان، رقیبش هم دخترش بود.

«فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَكَيْفَ بِكُمْ»؛ چطور می‌شود جلوی فتنه را گرفت؟ این از شما دور است که خود فتنه‌اید و چگونه می‌شود با شما از فتنه جلوگیری کرد؟

«وَأَنِّي تُؤْفِكُونَ وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ»؛ کتاب خدا بین شماست. هم موضوعاتش مشخص است و هم حکم و برنامه‌هایش معین. هم علامت‌ها و آیاتش باهر و روشن است و هم امر و نهی‌ش واضح و آشکار. و آنجا که بخواهید به این آیه و علامت توجه نکنید، ضربه‌هایش را می‌خورید و زجر و منعش را می‌بینید.

«وَقَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ». این قرآن است که می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱، «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۲، «إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^۳. پس دنبال چه چیزی هستید و جلوی فتنه را با چه چیزی می‌خواهید بگیرید؟ یعنی از رسول دلسوزترید؟!

۱- نساء، ۵۹

۲- توبه، ۱۱۹

۳- مائده، ۶۷

«أَرْغَبُهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا^۱ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲»

مشکل اساسی در اصل پذیرش اسلام است. بحث این نیست که برای حفظ اسلام می‌خواهند جلوی فتنه را بگیرند، خیر، در اصل اسلام آنها مشکل به وجود آمده. و این هم از آنجا نشأت می‌گیرد که به دنیا رو آوردند، به غنائم رو آوردند. و به فتوحات و بسط و توسعه‌ی طولی و عرضی جامعه رو آوردند. اینجاست که در برابر چنین جامعه‌ای، اگر کسی می‌خواهد فتنه را کنترل کند، باید از زهد و از همت آدمی گفت‌وگو کند. باید اندازه‌های وجودی‌اش را نشان دهد تا ارزش‌هایش را ببیند و دنیا در چشمش کوچک و حقیر شود.

باید نوری باشد تا انسان را از این ضلال و سردرگمی و تاریکی و فتنه بیرون آورد و الا با تاریکی و فتنه که نمی‌شود مشکلی را حل کرد. تا نوری بر خودشان و بر اهدافشان و بر راه و کارشان نتابد، خواه ناخواه دستبرد دیگران را خواهند دید و دسترنج خودشان را برای دهانشان هم حفظ نخواهند کرد که: «جَنَآءُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَقْوَاهُمْ^۳»

«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتُهُا وَيَسْلَسَ قِيَادُهَا»؛ این شتر خلافتی بود که شما داغش کرده بودید و علامت مالکیت خودتان را بر آن نهاده بودید، مقداری صبر کردید تا آرام شود و از نفور و سرکشی دست بردارد تا اینکه راحت زمامش را به شما دهد.

وقتی که به این حکومت و خلافتی که غاصب آن بودید، مسلط شدید، به اندازه‌ای صبر کردید تا اوضاع آرام گردد و نفور و سرکشی‌ها بخوابد.

«ثُمَّ أَخَذَكُمْ ثُورُونَ وَقَدَّتْهَا وَتَهَيَّجُونَ جَمَرَتَهَا»؛ سپس بعد از اینکه بر این شتر سوار شدید، شروع کردید به آتش افروختن و بهره برداری کردن. و نقشه‌ها و هدف‌های گذشته‌ی‌تان را که در هنگام رفاه و عیش و فرار از جنگ‌ها و کناره‌گیری‌ها، آماده کرده بودید، آن هنگام که بنا داشتید که خونی نریزید و خشمی را بر نینگیزید و دلی را با خود درگیر نکنید، ولی بی‌کار هم ننشسته بودید. آن هدف‌ها و نقشه‌ها را عملی ساختید و از این فتنه‌ی به پا شده توسط خودتان، بهره‌ها جستید.

«تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَاطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَاهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّغِيِّ»؛ اینجا بود که به تمامی فرمان‌های شیطان گوش سپردید و نور دین خدا را خاموش ساختید و سنت نبوی را کنار گذاشتید.

«تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِعَاءٍ^۴»

در این فتنه‌گری‌ها، طالب چیز دیگری بودید، در حالی که چیز دیگری را نشان می‌دادید، این را (حکومت) نوش

۱- کهف، ۵۰

۲- آل عمران، ۸۵

۳- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۲۳۲

۴- نسخه‌ی بدل (تسرون).

۵- حسو: خوراکی است که از گوشت و آب تهیه می‌شود. و یا خوراکی که از آرد و آب بدست می‌آید.

رغوة: خوراکی است که از شیر بدست می‌آید و سرشیرهایی است که از شیر می‌گیرند

جان می کردید.

این کلام مثل برای کسانی است که کاری را انجام می دهند و در انجام آن، هدف دیگری دارند و رو به سمت دیگری می گذارند و چیز دیگری را می خواهند. شما به عنوان جلوگیری از فتنه، کاری کردید و حکومت را به دست گرفتید، در حالی که خود طالب آن بودید و در حقیقت در فتنه ساقط شده بودید. و چیزی را با نام چیز دیگری می نوشیدید و می بردید.

کنترل اهل بیت (ص)

«وَتَمَشُونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْخَمْرَةِ وَالْضُرَّاءِ»^۱ بعد هم می آمدید و نشان می دادید که به رسول (ص) محبت دارید و همراه او هستید، ولی بستگان او را در نهفته های راه، کنترل می کردید و از دور مواظب آنها بودید. تعبیرهای حضرت خیلی دقیق است، می گوید: دنبال فرزندان و اهل بیت پیامبر (ص) راه می افتادید و آنها را کنترل می کردید. حتی علی (ع) را در نماز تحت نظر داشتید. امکانات مالی او را گرفتید. دشمنانش را بر سر کار آوردید. دوستانش را یا کنار زدید و یا کشتید و بدعت ها را در جامعه گذاشتید. این ها از اساسی ترین کارهایی بود که انجام دادید؛ چون جامعه ای که بدی ها و پستی ها و بدعت ها در آن شکل گرفت، حاکم عادل را تحمل نمی کند. همانطور که جامعه ای عادل و سالم، حاکم ظالم را تحمل نمی کند. و اینجاست که وقتی با بدعت و ظلم و ستم، زمینه سازی نمودید، دیگر راهی و جایی برای حکومت علی (ع) باقی نماند.

می بینیم فردا کسانی در برابر علی (ع) قرار می گیرند که تا دیروز همراه او بودند. کسانی که حتی با پدر زن خودشان هم بیعت نکردند و در کنار علی (ع) بودند، فردا در برابر او ایستادند و جنگ جمل را به راه انداختند. این مجموعه ی طرح و برنامه ی شما بود و ما هم در این مجموعه صبر می کردیم؛ که:

«وَنَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى وَوَحْزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا».

ما، بر تیغ های تیز شما و بر حرکت نیزه ها در درون و دل هایمان، صبر می کردیم و بر ضربه های سنگین شما که گویا در درون کسی آنها را به حرکت در آورده باشد، صبوری و استقامت می نمودیم.

فقه فاطمه (س)

«وَأَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا ارْثَ لَنَا»؛ و شما بعد از این همه کنترل و مواظبت و گرفتن مجموعه ی امکانات ما، حال می گوئید ارثی هم ندارید!

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ...؟» این فقه فاطمه (س) است که به ابوبکر می گوید: چطور می گویی که ما ارثی نداریم و از رسول (ص) ارث نمی بریم، ولی شما از پدرانان ارث می برید؟! و چطور تو می گویی که رسول الله فرموده: انبیاء ارثی نمی گذارند، در حالی که این قرآن است که می گوید: «إِذْ يَقُولُ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ

۱- خمره: به راههایی می گویند که پر پیچ و خم و پنهان است. و یا به جایی می گویند که پُر درخت باشد.

ضرء: به جنگل و جایی که پُر از درخت است می گویند.

۲- نمل، ۱۶

خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...»^۱ سلیمان از پدرش داود ارث برده و زکریای نبی برای یحیی ارث گذاشته.

«أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟» آیا ما مسلمان نیستیم و کفر مانع ارث ماست؟!
«أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟» و یا این آیات مربوط به رسول(ص) نیست و تخصیص خورده و یا شما چیز دیگری را می‌خواهید؟!

«فَدُونُكَهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُولَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنَعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ^۲ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ وَ لِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ^۳ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ^۴» بیا این شتری را که زمامش را بستی و رحل و کجاوه‌اش را محکم نگهداشتی، بردار. و در حالی که دهانه و رحلش بر اوست، در دست تو باشد؛ که آماده‌ی سواری است و تو را در روز رستاخیز و حشر ملاقات خواهد کرد. پس حاکم و قاضی خداست و زعیم ما محمد(ص) است و وعده گاه ما قیامت. و خدا خوب قاضی و حکمی است و محمد(ص) خوب زعیمی و قیامت خوب وعده‌گاهی است.

عوامل اعراض از رسول(ص)

سؤال اساسی این است که چطور کسانی که محبت رسول(ص) را در دل داشتند و از او اطاعت می‌نمودند، با او درگیر شدند و به او پشت کردند؟ آنچه مهم است، تحلیل این سؤال است که توصیف قضایا و وقایعی که اتفاق افتاده، تنها کفایت نمی‌کند و جوابگو نخواهد بود.

دو عامل اساسی وجود دارد که آدمی را حتی در برابر خدای مهربان به لجاجت و عناد می‌کشاند. در قرآن آمده:
«وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَضَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا^۵» ظلم و علو دو عامل اساسی هستند. تجاوزگری و برتری‌طلبی و قدرت‌طلبی از عواملی هستند که باعث می‌شود تو حتی با یقینی که داری، منکر شوی و با رسول(ص) درگیر و به او پشت کنی و نه با رسول(ص) که حتی در مقابل خدای مهربان قد علم کنی و با او درگیر شوی.

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا^۶»

بهره‌مند شدن و رسیدن به دار الآخرة برای کسانی است که حتی اراده‌ی علو و برتری‌طلبی و فساد در زمین را نداشته‌اند.

بزرگی می‌گفت، یک کبر در شیطان و یک حرص در آدم و یک بخل در پسر او که بعدها تبدیل به حسادت گشت و یک شتاب در یونس و یک توجه به غیر در یوسف، همه‌ی آنها را زمین زد و مبتلا کرد؛ ما که همه را یکجا داریم چه کنیم؟ زبیری که تا دیروز با علی(ع) بوده، از او جدا شده. منی که تا دیروز با تو بودم و از تو

۱- مریم، ۵ و ۶

۲- جائیه، ۲۷

۳- انعام، ۶۶

۴- زمر، ۴۰

۵- نحل، ۱۴

۶- قصص، ۸۳

می پذیرفتم، با اولین تندی با تو درگیر می شوم. نفرت و دشمنی می آید. یک کبر، یک عصبیت، یک قدرت و یک عزت را خواستن، کافی است برای اینکه درگیری ایجاد کند. و کافی است، پدری را با فرزندش درگیر نماید و چشم فرزندش را درآورد.

شوخی نیست، آدمی به خاطر کمترین چیزها از بزرگترین آگاهی هایش دست شسته و چشم پوشیده است. همین که رسول (ص) به من اعتنا نکرد و یا مثلاً دخترش را به من نداد و یا پیش من نشست و بر من وارد نشد، - چنانچه وقتی حضرت رسول (ص) وارد مدینه شدند، همین دعوایها و درگیریها بود- همین برای انحطاط و سقوط، کافی است. خدا شاهد است بین ما و کشتن اولیای خدا هیچ حائلی نیست. خیال می کنید، آنان که حسین فاطمه را کشتند و حتی به بدن تکه تکه شده ی او هم رحم نکردند و آن را زیر سم ستوران قرار دادند، چه کسانی بودند؟ صحابی و در رکاب و همراه رسول (ص) بودند و نفس گرم او را احساس و کلام حضرت را در مورد حسین شنیده بودند که می گفت: «حُسَيْنٌ مِّنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۱.

ما خیال می کنیم برای کفر و عناد و لجاج و درگیری با خدا و ایستادن در مقابل رسول او، یک ادله ی سنگینی لازم است. خیر، همین ها کافی است. انحطاط و سقوط طبیعی است، پرواز دلیل می خواهد.

اگر تو ریشه نداشته باشی و در زمین، محکم نشسته باشی و فلاح و رویشی را نداشته باشی، رفعتی را پیدا نخواهی کرد و قلّه ای را فتح نخواهی نمود.

در تاریخ آمده: یکی از نواب اربعه در حال احتضار بود. دور و بر او را عده ای از بزرگان گرفته و بر فراش و بستر او نشسته بودند. در میان ایشان بزرگی از قمیّین، بالای سر او نشسته بود و بقیه هم دور تا دور بستر را گرفته بودند. در پایین پا، دم در نیز شخصی نشسته بود. همه خیال می کردند که زمامدار و نائب بعدی این بزرگ قمی است. نائب در حال احتضار، چشم خود را باز می کند و نامه ای را از حضرت بیرون می آورد که در آن، خطاب به آن بزرگ نوشته شده بود، تو خواهی آمد و ما فلانی را به نیابت منصوب نموده ایم. این فلانی همان شخصی بوده که پایین پا، دم در، نشسته بود. می گویند، این بزرگ قمی بلند شد و او را بوسید و در جای خود نشانند.^۲ دیگر نمی گوید که استحقاق داشته یا نداشته، این چنین در مقابل خواسته ی ولی خود تسلیم و سر بزیر است و بر نفسانیت و غرورش مسلط و پیروز.

به یکی از دوستان می گفتم، ما غرورمان را روی شانه هایمان گذاشته ایم. این بار سنگینی است. کمرمان را خم می کند و می شکند. ای کاش زیر پایمان می گذاشتیم و بالا می رفتیم؛ که حجم سنگین غرور اگر زیر پا قرار می گرفت، برای آدمی، رفعتی را می آورد و او را به خیلی جاها می رساند.

ریشه ها

و این همه و آن دو عامل اساسی، که ظلم و علوّ آدمی بود. ریشه در ضلال و سر در گمی و شناختن قدر - اندازه و ارزش و برنامه ریزی - آدمی دارد.

۱- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۷

۲- بحار، ج ۵۱، ح ۳، ص ۳۵۳

وقتی آدم، اندازه‌های خود را نشناخت و به کرامت و ارزش انسانی خود واقف نگشت، به دنیا قانع می‌شود و خودش را به مفت می‌فروشد، که: «لَبِئْسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا»^۱. همت‌هایش محدود می‌شود و به هر سمت و سویی می‌رود و برنامه و هدفی را نخواهد داشت و اینجاست که سر در گم می‌ماند و در تاریکی و ظلمت قرار خواهد گرفت. و ظلمت‌ها هم متفاوتند؛ که ظلمت نفس و خلق و دنیا و شیطان را داریم. نفسانیت و شهوات آدمی و جلوه‌ها و زینت‌های دنیا و حرف‌های خلق و وسوسه‌های شیطان، از ظلمت‌های اساسی اوست.

ضلال و سردرگمی

کسی که در این ظلمت و تاریکی و ضلالِ مبین^۲ و آشکار و گم‌شدگی و سردرگمی قرار گرفت، هم راهش و هم سعی‌اش را گم می‌کند و از دست می‌دهد؛ که: «ضَلُّوا السَّبِيلَ»^۳ و «ضَلَّ سَعْيُهُمْ»^۴، حاکی از این معناست. مقاصد و اهدافش را گم می‌کند و از دست خواهد داد؛ که ضلال، گم شدن آدمی است. من که نفهمیدم که هستم و کجا هستم، طبیعتاً سعی‌ام در ضلال است، حرفم در ضلال است، هدفم در ضلال است و خواسته‌هایم گنگ است. گفته بود هر کس با من مخالفت کند، حرامزاده است. پرسیدند چطور؟! گفت چون من سید هستم و عیب دیگری هم که ندارم، هر کس با من مخالفت کند در حقیقت با پیامبر (ص) مخالفت کرده و درگیر شده، پس حرامزاده است.

راستی آدم این قدر خالص است؟! تا این خلوص مشهود و معلوم او باعث شود، منکرش را جاهد و کافر و حرامزاده خطاب کند؟! این چیزها، یک حبّ نفس عظیمی را می‌طلبد، تا آدمی را این چنین کور و کر کند. تعبیری است که در قرآن وارد شده، می‌گوید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»^۵. مرحله‌ی اول شهوت است. مرحله‌ی بعدی محبّت به این شهوت و خواسته است و مرحله‌ی سوّم و بالاتر زینت و توجیه این محبّت است.

گاهی آدم شهوت را می‌فهمد و نمی‌خواهد دنبالش برود و محبّتی نسبت به آن ندارد. ولی در مرحله‌ی دیگر همین شهوات محبوب می‌شوند. حبّ به آنها در دل انسان می‌آید. مرحله‌ی بالاتر اینکه این محبّت به شهوت برای آدمی زینت می‌شود و آن را توجیه و تفسیر می‌کند.

چشم پوشی

حضرت فاطمه (س) در ادامه‌ی خطبه‌ی خود، رو به سمت انصار می‌کنند و می‌گویند: «يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ وَاعْضَادَ الْمَلَّةِ وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ». حضرت به سه خصوصیت انصار اشاره می‌کنند. انصار کسانی بودند که فتوّت و جوانمردی داشتند. فتوّت با مروّت تفاوت دارد. مروّت و مرادنگی یک عنوان است و فتوّت و

۱- عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص ۴۰۴

۲- آل عمران، ۱۶۴

۳- فرقان، ۱۷

۴- کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴

۵- آل عمران، ۱۴

جوانمردی عنوانی دیگر. و مردانگی قوی تر و مرحله‌ی بالاتری است.

اینها عضد و بازو بودند، کار می‌کردند.

اینها حَضَنه و نگهبانان دین و اسلام بودند.

در روایت است که وقتی رسول خدا انصار و مهاجرین را با هم برادر نمود، یکی از انصار آمد و به برادر مهاجرش گفت: من چند زن دارم و تو تنهایی، هر کدام را می‌خواهی، من رها می‌کنم و تو او را بگیر و مقداری هم، مال و اموال دارم، نصفش برای تو.

انصار این چنین یاوران و جوانمردهایی بودند. فتوت داشتند. جمع جوانمردهایی بودند که از علی(ع) عقب ماندند و کم آوردند. انصاری که تا دیروز آنطور برخورد می‌کردند، امروز همان فتاهای عالم و همان بازوان و نگهبانان دین، از علی(ع) عقب افتادند و این چنین عمل می‌کنند. حال ما چه طور می‌خواهیم به علی(ع) برسیم؟! مایی که نه فتوت و نه مروّتی داشته‌ایم. مایی که نه بازو که بار اولیای خدا بوده‌ایم. مایی که هنوز تمرین نداشته‌ایم و این تن خشکمان را ورزش نداده‌ایم. با این بار و بندیلی که به خود بسته‌ایم چه می‌خواهیم بکنیم و تا کجا می‌خواهیم برویم؟

مهم تطبیق کلام حضرت بر خودمان است که آنچه آدمی را بیدار می‌کند و ذکر اوست، در همین مطابقت‌ها و مقایسه‌هاست تا در لحظه‌های درگیری و گرفتاری از دعوت اولیای خدا چشم نپوشد و سدّ راه و باری بر دوش آنها نباشد.

حضرت به جمعیت انصار، آن هم با این خصوصیات اشاره می‌کنند و می‌گویند: «ما هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟»؛ چه شده که از حق من چشم می‌پوشید؟ و از این همه ظلم و ستمی که بر من می‌رود، چشم بسته‌اید و خودتان را به خواب زده‌اید؟!

عامل این کوری از دعوت و چشم پوشی از اصرار فاطمه(س) و بی‌تفاوتی و عذر تراشی و توقف و کوتاهی در برابر حقّ او چیست؟ آیا این انحطاط و سقوط طبیعی نیست؟ آیا عامل این همه، چیزی جز این است که اینها به کفایت انسانی خود واثقند و ولیّ خدا را نه ضروری می‌دانند و نه لازم؟

آیا آنها که از بصیرت هاشان چشم پوشیده و از عشق و شیدایی سابقشان دست شسته‌اند، عشق جدید و محبت تازه‌ای در دل آنها جلوه نکرده است و مشکشان سوراخ نشده است؟!

چه بگویم از این همه ضلال و سردرگمی، که حتی آنهایی که همراه موسی، صدای خدا را در طور شنیده بودند و با او بیعت کرده بودند، گوساله پرستیدند.^۱

چه بگویم از این همه ظلم و علوّ، که حتی فتاهای عالم و آنهایی که صدای رسول را شنیده و دست او را لمس کرده بودند و علی(ع) و فاطمه(س) را می‌شناختند، این چنین گرفتار و بی‌تفاوت ساخت.

عدم حفاظت

راستی، آدم‌ها چقدر فراموش کارند! و فاطمه(س) از این فراموشی می‌گوید: «أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ الْمَرْءُ

يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ؟^۱

به تأکیده‌های حضرت خوب توجه کنید. می‌گوید: رسول خدا(ص)، پدر من، چنین می‌گفت. -این تأکیده‌ها، دلیل بر فراموشی و انکاری است که شکل گرفته. دلیل بی‌تفاوتی آنهاست-.

یکی از مراحل حفاظت و نگهداری این است که تو کسی را در ادامه‌اش، نگهداری کنی. نه اینکه او را بخشی و بسوزانی و سیلی بزنی. حفاظت از رسول(ص) به حفاظت از فاطمه(س) است. پس آنجا که تو فاطمه(س) را سیلی زدی گویا با رسول(ص) چنین کرده‌ای؛ که: «مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي»^۲. رضا و سخط فاطمه(س) رضا و سخط رسول(ص) است و این دو از هم جدا نمی‌شوند که پاره‌ی همدیگرند.

من برای کسانی که در دارالایتام کار می‌کردند، داستانی را تعریف کرده‌ام که به انسان می‌آموزد. گفتم در قم با جوانمردی که به قول خودش از بنی‌هندل بود، برخورد کردم. مرد با صفایی بود. یکی از همکارانش در اثر تصادف از دنیا رفت و یک زن و چند تا بچه باقی گذاشت. این جوانمرد، که اگر رفته خدا رحمتش کند و اگر هست او را ثابت قدم نگه دارد، می‌خواست کمکی به خانواده و بچه‌های دوستش بکند، فکر کرد چه کار کند که هم عزت اینها پایمال نشود و هم به امکانی رسیده باشند. بعد از هفت و اتمام مراسم، آمد و گفت که پدر شما مبلغ زیادی به من قرض داده و آبروی مرا خریده و به کسی هم نگفته و از خود سندی هم به جای نگذاشته. بیاید از من ماهیانه مبلغی را دریافت کنید تا هم من قرضم را ادا کرده باشم و هم شما به طلب خود رسیده باشید. به کسی هم نگویند تا آبروی من نریزد. بچه‌های مرحوم، نه تنها عزیز باقی ماندند که حتی خود را هم طلبکار می‌دانستند؛ که فلان فلان شده حق بابای ما را خورده.

این چنین باید آدم‌ها را در خانواده و فرزندان و در ادامه‌ی‌شان، محافظت نمود. فتوت یعنی همین؛ یعنی اینکه باربرداری و خودت را هم بدهکار بدانی و منت هم بگیری.

خدا شاهد است ما با همه‌ی ظرفیتمان حرکت نکرده‌ایم و بار خودمان را بر دوش دیگران انداخته‌ایم و خیال می‌کنیم رندی همین است، در حالی که زرنک‌های عالم جور دیگری عمل کرده‌اند و بار دیگران را نیز به دوش کشیده‌اند.

حضرت در ادامه‌ی خطبه می‌گویند: با این همه فتوت و جوانمردی ولی زود رنگ باختید. «سَرَّعَانَ مَا أَحْدَثْتُمْ وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ»^۳؛ خیلی زود بدعت و چیز نو آوردید و خیلی زود روغن آوردید و به بار نشستید.

فاطمه(س) می‌فرمایند: «چه شده که به این زودی میوه آورده‌اید و ثمر داده‌اید؟! و این همه بدعت و حدث برای چیست؟»

و لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلْتُ وَقُوَّةٌ عَلَى مَا أَطْلُبُ؛ آنچه که من از شما می‌خواهم، فوق توانمندی شما نیست که بر آن.

۱- آیا پدرم، رسول خدا دائماً نمی‌فرمود که: «مرد در فرزندانش حفظ می‌شود؟»

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۵؛ امالی، صدوق، ص ۱۰۲

۳- اهالة؛ به معنای روغن و چربی است. «و عجلان ذا اهالة»، ضرب المثل عربی است، به معنای وقوع و پیدایش امری قبل از فرارسیدن وقت آن. می‌گویند: شخصی بزی داشت خیلی لاغر بود، آب بینی بز هم از دماغش درآمد بود. گفتند: این چیست که از دماغش درآمد؟ گفت: روغن‌هایش است. در جوابش گفته بودند: عجلان ذا اهالة؛ یعنی این آب هم خیلی زود، روغن شده است.

بر مطلوب من توانایی دارید؛ که جوانمرد کسی است که در نداری خود مایه می‌گذارد.

ارتجاع

«اتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ (ص)؟!؟!؛ حرفتان این است که رسول خدا رفت؟! مگر این‌طور نبود که جوانمرد کسی است که خانواده و فرزندان مرد را حفاظت و نگهداری کند؟ حال می‌گویید محمد (ص) رفت و خط او رها شده؟! یکی از سؤالاتی که مطرح است و حضرت فاطمه زهرا (س) در همین جا با توجه به آیه‌ای که بعداً به آن استشهاد می‌کنند جواب آن را می‌دهند، این است که چطور می‌شود کسانی که در حضور و همراه رسول آن‌گونه عمل کردند، بعدها با علی (ع) و فاطمه (س) این‌گونه رفتار می‌کنند؟ حتی می‌بینیم کسانی که همراه علی (ع) چهار سال جنگیدند؛ آنهم جنگی که نه غنیمت و بهره‌ای داشت و نه فتوحاتی که جنگ برادرها بود؛ همین‌ها برای امام حسن مجتبی (ع) حتی ساعتی شمشیر نزدند.

فاصله‌ی مرگ و زندگی و حضور و غیبت، از بت‌های سنگینی است که آدمی را گرفتار کرده. این یک حقیقتی است که من در حضور شما کاری را انجام می‌دهم، همین که می‌بینم نیستید، می‌گویم گور پدرش!...

این بت حضور و حجاب حضور، اگر دریده نشود و برداشته نشود، اخلاصی در بین نخواهد بود و آدمی کم می‌آورد.

در یک مرحله برای انسان، حضور و غیب کسی تفاوتی ندارد و تو پذیرا هستی و مطیع. اما در مرحله‌ی دیگر نه حتی حضور و غیب او که قدرت و ضعف او هم، تفاوت و تبعیض می‌آورد. تا وقتی که جوان و نیرومند است می‌پذیری. اما همین که از پا می‌افتد، حضورش را هم به چیزی نمی‌گیری. رفته رفته کار به جایی می‌رسد که چشم می‌پوشی و در برابر رسول (ص) می‌ایستی و سر بر می‌داری و می‌گویی: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»^۱. این ضلالی است که شکل گرفته و ظلمت و تاریکی است که بوجود آمده و این‌گونه آدمی حریم‌ها و حرمت‌ها را می‌شکند و فراموش می‌کند و اندازه‌ها و حدود را زیر پا می‌گذارد.

عظمت مصیبت رسول

شما می‌گویید محمد (ص) رسول خدا از دنیا رفته؟ «فَخَطَبُ جَلِيلٍ»، درست است. مرگ رسول خدا بزرگ است. «اسْتَوْسَعَ وَهْيُهُ؛ شکاف بزرگی است. «و اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ؛ و دره‌ای است بسیار گسترده و باز. «أُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعِيبَتِهِ وَ كُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَشَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَ أَكْدَتِ الْأَمَالُ وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ؛ زمین از نبود حضرت تیره و تار شد و از این مصیبت وارده، خورشید و ماه، نور خود را از دست دادند و ستارگان از هم پاشیده شدند. و کوه‌ها با تمام غرورشان سر فرود آوردند و آرام شدند.

«وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ»؛ وقتی رسول خدا از دنیا رفت، حریم‌ها به هم ریخت و حرمت‌ها فراموش گشت.

«فَتَلَكَّ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى...»؛ پس آنچه که از مرگ رسول خدا بدست آمده، خیلی بزرگ‌تر است. اینکه انسان حریم‌ها و حرمت‌ها را فراموش کند. اندازه‌ها و حدود را زیر پا بگذارد. این مصیبتی است عظمی...

«أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ وَفِي مُمَسَاكُمُ وَمُصْبِحِكُمْ»؛ این قرآن است که از این مصیبت خبر می‌دهد و شب و روز، جلوی خانه‌های شما فریاد می‌زند.

«يَهْتَفُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ هَتَافًا وَصَرَاحًا وَتِلَاوَةً...»؛ بلند هم فریاد می‌زند؛ که: «أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مِنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۱.

اگر به گذشته‌هایتان بازگشت کنید، به چیزی ضرر نمی‌زنید، ولی اگر پایداری کنید، شکر معرفتتان را بدست آورده‌اید. شکر آن نعمت‌هایی را که بدست آورده بودید، ادا کرده‌اید.

دعوت به قتال

در فراز بعدی از خطبه، حضرت فاطمه (س) تا حدّ قتل و قتال پیش می‌روند و همین جماعت انصار و جوانمردان را به قتال و جنگ دعوت می‌کنند و می‌گویند شما سلاح دارید، عِدّه و عُدّه دارید، شما همان دست‌های نیرومند را دارید، چرا نمی‌جنگید؟ چه اتفاقی افتاده؟

این که حضرت تا حدّ قتال و درگیری، تحریک می‌کنند، نشانگر چیست؟ و از چه مطلبی حکایت می‌کند؟ آیا حاکی از جهل و نادانی اینهاست؟ در حالی که در حدّ جهل توقف است و آدم نمی‌کشند! قتال معنایی ندارد! در روایت آمده که حضرت علی (ع) در جنگ صفین، پیش از شروع جنگ خیلی تعلّل می‌کند تا حدّی که بعضی از اصحاب خیال می‌کنند حضرت شک دارد و نمی‌خواهد بجنگد. اما حضرت می‌فرمایند: تأخیر من به جهت این است که حتی شده یک نفر از اینها به بیداری و روشنی و به آگاهی برسند.

پس نشان چیست؟ آیا حاکی از جهل اینهاست و یا نشانگر کفر و چشم پوشی و ارتداد و بازگشتی است که شکل گرفته؟!

آیا این دعوت به قتال و درگیری دلیل خشونت حضرت و خشونت دین و رسول و اولیای خداست یا نشان از فتنه و عقب‌گردی است که بعد از آگاهی و رسیدن به معرفت شکل گرفته است؟!

از دعوت تا قتال

آنچه می‌خواهم به آن اشاره کنم که به تازگی هم در بعضی از مجلات^۲ مطرح شده و بعدها هم از آن بیشتر خواهیم شنید، بحث خشونت است.

اینها از خشونت دین و رسول (ص) و اولیای او می‌گویند که چرا آدم‌ها را با هم درگیر کردند و جنگ نمودند؟ و

۱- آل عمران، ۱۴۴

۲- کیان، شماره‌ی ۴۶

حرکت ابا عبدالله را زیر سؤال می‌برند و می‌خواهند همه چیز را به مصالحه و گفت‌وگو ختم کنند. این نکته را همین جا بگویم که قتال و درگیری بعد از تبیین است. بعد از صف است، بعد از این دو مرحله است. آنجا که تو، به آدم‌ها فرصت دادی و برای آنها زمینه را فراهم کردی تا بشنوند و انتخاب کنند و آنجا که تو آنها را هدایت کردی و ارشاد نمودی و از جهلشان بیرون آوردی و با آنها انس گرفتی و از تمامی هستی‌ات مایه گذاشتی و آنجا که آنها از تو پذیرفتند و با تو پیمان بستند ولی با دشمن تو جمع شدند و حرمت‌ها را شکستند و پیمان‌ها را زیر پا گذاشتند. حال اگر با آنها درگیر شوی و بجنگی، آیا خشونت کرده‌ای؟!

خشونت آنجایی است که تو به آدم‌ها فرصت ندهی تا بشنوند و انتخاب کنند، جایی است که آنها را بیدار و روشن و آگاه نساخته باشی و جایی است که آنها را به جایگاه امن‌شان نرسانده باشی و اقدام کرده باشی و درگیر شده باشی که قرآن می‌گوید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ، فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»^۱.

اما زمانی که تو فرصت دادی و تفهیم و تفهم شکل گرفت و بینات را برای آنها بازگو کردی و فهمیدند و پذیرفتند و با تمام یافته‌هایشان زیر بار نرفتند و انکار کردند. اینجا است که صفوف و جبهه‌بندی‌ها تشکیل می‌شود و حق از باطل و اسلام از کفر جدا می‌شود و تا حد درگیری و قتال پیش می‌روند.

و در این هنگام هرگونه درگیری و جنگ نه تنها خشونت نیست که عین محبت و انسانیت است. عقلانیت است. و همه‌اش خبرگی است و لطافت؛ که: «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۲ و او کسی است که رحمت و محبتش بر غضب و خشمش سبقت گرفته و پیشی دارد؛ «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»^۳.

اگر رسول خدا(ص) در یک روز، بعد از اینکه با یهود بنی قینقاع^۴ قراردادها را بسته‌اند و برنامه‌ها را گذاشته‌اند و آنها با دشمن او جمع شده‌اند و او را محاصره کرده‌اند و شب و روز مسلمانان را سیاه کرده‌اند، چند صد نفر از آنها را هلاک کرده و کشته، آیا این خشونت است؟!

اگر علی(ع) سه سال صبر کرده و جنگی را آغاز ننموده و یا چندین ماه صبوری نموده و جنگ را ادامه نداده و حرف‌ها را زده و حجت‌ها را تمام کرده و سفیر خود را با قرآن به سمت آنها فرستاده و او را مثل جوجه تیغی تیر باران کرده‌اند، سپس با آنها درگیر شده و در لیلۃ الهیره^۵ آنقدر از آنها کشته که به قول مالک، زمانی که حضرت فریادش بلند می‌شد من می‌ترسیدم؛ که ضربه‌های سنگین علی(ع) را چندین سال، ندیده بودم. آیا این خشونت علی(ع) است؟! این عین محبت و لطف و انصاف اوست که اگر خودتان هم بودید غیر از این عمل نمی‌کردید

۱- توبه، ۶

۲- نور، ۵۳

۳- بحار، ج ۹۴، ح ۹، ص ۲۳۹

۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱

۵- بحار، ج ۱۸، ص ۸۳

جایگاه گفتگوی تمدن‌ها

این نکته را هم بگوییم. گفت‌وگوی تمدن‌ها که هیچ، داد و ستد بین ادیان و آدم‌ها و تمدن‌ها که یک مرحله‌اش،

گفت‌وگو است، تا مرز درگیری و تعارض و رویارویی هم می‌رسد.

این‌طور نیست که وقتی گفت‌وگو کردی و حرف‌ها جا افتاد، از تو قبول کنند و تو را رها کنند و به حال خودت بگذارند. چه بسا با تو درگیر شوند.

این‌طور نیست که گفت‌وگوی بین ادیان یا آدم‌ها و یا بین تمدن‌ها همیشه و همه جا به مصالحه ختم شود. این گفت‌وگو دو طرف دارد و تا رویارویی پیش می‌آید. پیش از گفت‌وگو، داد و ستد است، برخورد است، محبت است و زمینه‌سازی است. سپس گفت‌وگو محقق می‌شود. بعد از گفت‌وگو طبیعتاً فرصت می‌دهی تا در جایگاه امن خود تصمیم بگیرند و انتخاب کنند؛ «فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»^۱ بعد از این مرحله صفّ به وجود می‌آید، جبهه‌ها تشکیل می‌شود و ممکن است که حتی با تو درگیر شوند؛ چون اختلاف مبانی و مقاصد در میان است و این دو باعث درگیری است. مصالحه نمی‌کنی. رویارویی تمدن‌ها و ادیان و آدم‌ها پیش می‌آید و حتی پدری را با پسر خود درگیر می‌کند.

سپس در این رویارویی، مصالحه است، حذف است، جذب است، قتل است، ترور و نابود کردن است، به ذلت کشاندن و خانه‌نشین کردن است. ممکن است که مصالحه کنند و ممکن است که بخواهند تو را متقاعد کنند و یا با تو درگیر شوند. همه جا و همیشه به مصالحه ختم نمی‌شود.

با این توجه، به خطبه بر می‌گردیم که حضرت می‌فرمایند:

«إِيهَا بَنِي قَيْلَةَ»^۲

حضرت فاطمه (س) همه‌ی انصار و همه‌ی کسانی را که بعد از رسول (ص) و حتی در حضور او، مستخفّ به امر او شدند و زیر بار نرفتند، مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: از شما خیلی دور است که زیر بار امر رسول (ص) نروید و به او پشت کنید، تا رسول (ص) هم از شما روی گردان شود و چشم بردارد.

در روایت، در تفسیر آیه‌ی «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...»^۳ وارد شده که حاطب بن ابی بلتعنه که از مهاجرین بوده، متوجه شده بود که حضرت رسول (ص) خود را برای فتح مکه آماده می‌سازند. با آنکه حضرت مراقب بودند تا اخبار به کفار نرسد و سعی داشتند که هم نیروها را جمع آوری نمایند و هم جهت عمل معلوم نشود تا مکه بدون خونریزی و درگیری فتح شود و حرمت خانه‌ی خدا هم شکسته نشود، ولی او با زیرکی از این خبر مطلع شد. از طرفی دیگر هم، پیرزنی در خانه‌ی رسول خدا، مدتی را مهمان بود و از آشنایان سابق حضرت به

۱- توبه، ۶

۲- قیلة: به مادر همه‌ی انصار اوس و خزرج می‌گویند که خویشاوندیشان به قیلة می‌رسد.

۳- ممتحنه، ۱

شمار می‌رفت.

وقتی پیرزن خواست به سمت مگه حرکت کند، حاطب بن ابی بلتعه، نامه‌ای به او داد تا قریش را مطلع سازد که پیامبر(ص) در صدد است به سمت شما بیاید. پیرزن نامه را گرفت و در میان موهایش پنهان کرد و به سمت مگه به راه افتاد.

به پیامبر(ص) وحی شد تا او را برگرداند. ابوبکر و عمر و دیگران می‌رفتند و پیرزن گریه می‌کرد و می‌گفت چیزی ندارم، آنها هم بدون نتیجه بر می‌گشتند. تا اینکه حضرت علی موظف شد پیرزن را برگرداند. حضرت علی آمدند و او را در منزلی از منازل پیدا کردند و گفتند که رسول خدا(ص) فرموده‌اند نامه‌ای پیش توست. آن را به من بده. پیرزن منکر شد. حضرت گفتند نامه را بده و الاً تو را می‌کشم. باز پیرزن مقاومت نمود تا اینکه صدا و برق شمشیر حضرت، او را لرزاند و نامه را از لابلای موهایش بیرون آورد. آنهایی که همراه حضرت علی بودند تا قبل از این صحنه به حضرت می‌گفتند که او نامه‌ای ندارد؛ او را رها کن. حضرت علی با تندی فرمودند: پس شما می‌گویید که من باید رسول خدا را تکذیب کنم؟! شما راست می‌گویید و یا او که از وحی می‌داند دروغ می‌گوید؟! سپس نامه را گرفتند و برگشتند و به رسول خدا تحویل دادند. حضرت هم بعد از نماز صبح در مسجد، نامه را بیرون آوردند و فرمودند: چه کسی نامه را به پیرزن داده است؟ در این هنگام حاطب با ذلت از جای خود بلند شد و حضرت دستور دادند تا او را بیرون کنند. او را زدند و بیرون کردند. و هر چه رسول خدا را صدا می‌زد، حضرت جوابش را ندادند. به او پشت کردند و رفتند.^۱

اگر حضرت امیر با پیرزن آن‌گونه برخورد کردند، در حالی که او زیر بار نمی‌رفت، این قاطعیت حضرت، خشونت نیست؛ که مراحل طی شده تا به اینجا رسیده است.

اگر رسول خدا با حاطب این‌گونه برخورد می‌کند و او را از مدینه بیرون می‌کنند، این خشونت نیست که تبعید و بی‌توجهی به او، کمترین کاری است که در حق او می‌شد انجام داد.

کسانی که صدای رسول(ص) و دعوت و خواسته‌ی او را زیر پا گذاشتند، چگونه می‌توانند و می‌خواهند که رسول به آنها رو کند و توجه نماید؟!

انصار در نگاه فاطمه(س)

اینجاست که فاطمه(س) به آنها خطاب می‌کند که: «أَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مَنِي وَ مَسْمَعٍ وَ مُتَّدَى وَ مَجْمَعٍ».

چطور می‌توانید این قدر بی‌اعتنا باشید که من لهیده و بلعیده شوم و تمامی دارایی من و میراث پدرم به غارت برود، در حالی که شما می‌بینید و می‌شنوید. و جمع می‌شوید و به مشورت می‌نشینید. تنها یک کار نیست؛ هم دیدن است و هم شنیدن و هم جمع شدن و هم به مشورت نشستن و تحلیل قضایا و وقایعی که اتفاق افتاده.

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ذیل آیه ی ۱، سوره ی ممتحنه

چطور می‌توانید این قدر بی‌اعتنا باشید؟!

زیبایی کلام حضرت را خوب دقت کنید. فاطمه‌ای که پهلویش شکسته، صورتش سیلی خورده و تمام داری‌اش گرفته شده و حتی سائبانی در مدینه برایش باقی نمانده، این چنین می‌گوید و حجت‌ها را تمام می‌کند. «تَلْبِسُكُمُ الدَّعْوَةُ»؛ دعوت من همه‌ی شما را پوشانده و ناله‌ی من به تمامی شما رسیده. «وَتَشْمَلُكُمُ الْخُبْرَةُ»؛ و همه آگاه شده‌اید و این آگاهی است که شما را در برگرفته و بر شما احاطه کرده است. «وَأَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ وَعِنْدَكُمْ السِّلَاحُ وَالْجُنَّةُ»؛ هم عِدَّة دارید و هم عُدَّة، هم نیرو دارید و هم شمارش و آراء.

«تُؤَافِيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُون»؛ مدام از شما می‌خواهم، جواب نمی‌دهید. «وَتَأْتِيَكُمُ الصَّرِخَةُ فَلَا تُغِيثُونَ» فریادم به شما می‌رسد و بین در و دیوار صدایم را می‌شنوید، اما کمکی نمی‌کنید و به یاری‌ام بر نمی‌خیزید.

«وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ وَالنُّخْبَةُ الَّتِي اتَّخَذَتْ وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتَارَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ». شما انصار رسول خدا بودید و از او دفاع می‌کردید. از کسانی بودید که به خوبی و صلاح معروف بودند. شما بازمانده و انتخابی بودید که برای محمد(ص) باقی مانده بودید، آن هم در زمانی که همه‌ی یاران و بستگانش او را رها کردند و بیرون نموده بودند.

«قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَتَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ»؛ شما بودید که با همه جنگیدید و همه‌ی رنج‌ها و گرفتاری‌ها را تحمل کردید و به جان خریدید.

«وَنَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَكَافَحْتُمُ الْبُهَمَ»؛ شما بودید که شاخ به شاخ تمام قدرت‌ها شدید و با همه‌ی جنگاوران و دلاوران، درگیر شدید.

«لَا تَبْرُحَ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ»؛ ما حرکت نمی‌کردیم، مگر اینکه شما هم حرکت می‌کردید. با رفتن ما می‌آمدید و با امر ما حرکت می‌کردید و می‌پذیرفتید.

این خصوصیات شما بود که همراه ما بودید و این خوبی‌های شما که باعث شد جریان اسلام شکل گیرد. «حَتَّى إِذَا دَارَتْ بَنَاءُ رَحَى الْإِسْلَامِ وَدَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ»؛ تا اینکه اسلام پا گرفت و این نیرو به پای ایستاد و ریزش و دوشش ایام، زیاد گشت.

«وَحَضَعَتْ نَعْرَةَ الشِّرْكِ وَسَكَنْتْ فُورَةُ الْإِفْكِ وَخَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ وَهَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ»؛ و تا اینکه فریاد شرک و شوکت و بزرگی آنها آرام گرفت و فرو نشست و همه‌ی آن فریادها تمام شد و آتش کفر خاموش گشت و دین اسلام نظام گرفت و بر پای ایستاد.

«فَأَنَّى حَرِّتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْقِيَامِ وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ»؛ اکنون و در این مرحله که باید در کنار علی(ع) می‌ماندید، افت کردید و وا دادید.

چه شده که بعد از این همه برگشتید و ایمان خود را زیر پا گذاشتید و به رسول(ص) پشت کردید.

تولی و پشت کردن به رسول، نتیجه‌اش این است که رسول از شما چشم بردارد و به شما توجه نکند. با دشمنان رسول (ص) پیوند خوردن و از دوستان او بریدن، نتیجه‌اش محرومیت از نگاه گرم محمد (ص) است. «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ». این فاطمه (س) است که این‌ها را به قتال دعوت می‌کند و می‌گوید: آیا نمی‌خواهید با کسانی که پیمان‌هاشان را شکستند، درگیر شوید؟ «وَهُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...»؛ آیا نمی‌خواهید با کسانی که خود، بدون مقدمه، آغازگر بودند و همه‌ی همت و تلاششان بیرون کردن رسول (ص) بوده، برخورد کنید؟ و این هم حال و روز اینها که به خفص و انحطاط و به راحتی و رفاه و به اشرافیت و اتراف روی آوردند.

پستی و انحطاط

«أَلَا وَ قَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْحَفْضِ»^۱؛ حال می‌بینم که فرو افتاده‌اید و رو به انحطاط و پستی گذاشته‌اید، رو به راحتی آورده‌اید و در آن خلود دارید و جاودان شده‌اید. «وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ»؛ و کسی را که سزاوار به اداره‌ی امور بوده، دور کردید و او را کنار گذاشتید. نتیجه‌ی آن جریان که قبلاً هم به آن اشاره شد، از ضلال و سر در گمی و سیاهی و تاریکی گرفته، تا ظلم و علو و قدرت‌طلبی تا لذت و ثروت تا اشرافیت و اتراف وادادگی کسانی است که تا دیروز بیدار بودند و آگاه. کسانی که تا دیروز یک خرما را می‌مکیدند و یک امکان را تقسیم می‌کردند. اما امروز همدیگر را تحمل نمی‌کنند و رو به سمت و سوی دیگری گذاشته‌اند که حتی علی (ع) هم مزاحم خواسته‌هاشان است. طبیعتاً در یک چنین جریانی، انحطاط و انحراف و راحتی و رفاه شکل می‌گیرد و آنان که سزاوارند، کنار گذاشته می‌شوند و این سیر و جریان با توجه به ریشه‌هایش یک سیر و جریان طبیعی است. و خواه ناخواه به این سمت و سو کشیده خواهد شد.

رفاه و راحتی

«وَأَخْلَوْتُمْ بِالذَّعَةِ»؛ راحتی در خلوت شما راه پیدا کرده و خیمه زده. گاهی از مواقع، آدم می‌خواهد خودش باشد. اما در بعضی از موارد هم، یک خوشی و راحتی زمینه‌سازی شده‌ای را می‌خواهد. پرده‌ها را می‌اندازد. بزمی را فراهم می‌کند. رنگی، نوری، صدایی، عطری و... حضرت می‌گویند: شما با راحتی خلوت کرده‌اید. تعبیرها قابل تأمل و دقت است و نباید بی‌توجه گذشت.

چشم پوشی انصار

«وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسَّعَةِ»؛ شما از گرفتاری‌ها با وسعتی که برایتان پیدا شد، نجات یافتید و به زندگی و وسعت آن رسیدید.

۱- خفص: هم به معنای پستی و انحطاط است که در بعضی از موارد کنایه از تواضع است؛ مثل آیه‌ی «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ - اسراء، ۲۴ - هم به معنای راحتی و آرامش

و نتیجه‌ی این وسعت و این جریان: «فَمَجَّجْتُمْ مَاءً وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ مَاءً تَسَوَّعْتُمْ»؛ این است که آنچه را که نوشیده بودید و فرو داده بودید، بیرون انداختید. و آنچه را هم که با گوارایی و اشتیاق، خورده و هضم کرده بودید، پرتاب کردید و بیرون انداختید.

حضرت در این قسمت از بیان خود، اشاره به چشم‌پوشی اینها نسبت به تمام یافته‌ها و شهود و آگاهی‌شان، دارد. که چطور آنچه را که یافته و به جان خریده بودند، کنار گذاشتند و از همه‌ی آنها چشم پوشیدند و رو به قدرت‌ها و امکاناتی آوردند که طبیعی یک چنین جریانی است.

«فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»^۱؛ استشهاد حضرت به این آیه، نشانه‌ی کفر و چشم‌پوشی اینهاست. و در این مرحله است که دیگر خشونت بی‌معناست و آنچه از تحریک به قتال و درگیری و جنگ مطرح می‌شود عین قاطعیت است و محبت، عین انسانیت است و عین عقلانیت. هم عاطفی است، هم انسانی است و هم عقلانی. با همه‌ی اینها می‌سازد.

آنجا که تو آدم‌ها را از جهل بیرون آوردی و به بینات رساندی و آنها را بیدار کردی و آنجا که تو با تمرین و تدریج، زمینه را برای انتخاب آنها فراهم ساختی و پذیرفتند و چشم پوشیدند، دیگر سخت‌گیری و قاطعیت تو خشونت نیست.

درباره‌ی رسول خدا آمده: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ»؛ با رحمت و محبت خداوند بود که تو (رسول) نرم شدی. «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲؛ اگر خشن بودی، از دورت پراکنده می‌شدند.

خشونت و سخت‌گیری در مرحله‌ای است که باعث پراکندگی شود.

یک مرحله این است که از تو توقع خیر داشته باشند و از شرّت هم، ایمن باشند.

مرحله‌ی دیگر اینکه از شر تو ایمن نباشند و از تو خیری هم نخواهند.

آنجایی که بدانند خیر تو جاری است و شرّت هم به آنها نمی‌رسد، در این مرحله خشونت باعث پراکندگی‌شان می‌شود و فرار می‌کنند که: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ».

اما ما می‌بینیم سخت‌گیری و خشونت حضرت در دوره و مرحله‌ای است، که در آن دوره، پراکنده و متفرق نشدند.

خذلان و محرومیت

حضرت در ادامه‌ی خطبه‌ی چنین می‌فرماید:

«أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذْلَةِ الَّتِي خَاَمَرْتُكُمْ»؛ من آنچه را گفتم و شما را تا قتال و درگیری آماده ساختم، با توجه و آگاهی به خذلان و خواری و محرومیتی است که در درون شما راه پیدا کرده و شما آن را پنهان داشته‌اید.

۱- همان و اشاره به آیه‌ی ۸ سوره‌ی ابراهیم

۲- آل عمران، ۱۵۹

خیانت و غدر

«وَالْغَدْرَةُ الَّتِي اسْتَشْعَرَتْهَا قُلُوبُكُمْ»^۱ و با توجه به خیانتی است که دل‌های شما مثل زیرپوش، آن را به تن کرده و پوشیده است. شما گرفتار خیانتی شده‌اید که دل‌های شما این لباس خیانت را، شعار و زیر پوش خود قرار داده است.

«وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغِيْظِ»؛ ولی من از این همه، آن هم با آن معرفت و آگاهی؛ به خاطر فوران غم‌هایی که در دل ماست و به خاطر غیظ و خشمی که در درون‌مان سر بلند کرده گفت‌وگو کردم.

«وَ خَوْرُ الْقَنَاءِ وَ بَثُّ الصَّدْرِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ»؛ به خاطر سستی و کندی نیزه و تیغ ما. به خاطر اندوه سینه‌های ما و در نهایت هم به خاطر این است که حجتی برایتان آورده باشم.

«فَدُونَكُمْ مَوْهَا فَاحْتَقِبُوهَا»؛ پس بیایید این شتر خلافت را بگیرید و آن را خوب ببندید.

«دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَعْبَةَ الْخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَعْضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَنَارِ الْأَبَدِ»؛ شتری که کمرش زخم شده و نمی‌تواند باری بردارد. توانایی پاهایش را از دست داده. نه کمری برای بار برداشتن دارد و نه پایی برای رفتن. همراه ننگ و عار باقی مانده و علامت خشم و غضب خداوند و عیب و ننگ را تا ابد، با خود دارد.

«مَوْصُولَةٌ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ...»^۲ و با آتش پیوند خورده، آن هم آتشی است که از ناحیه‌ی خداست. افروخته شده تا درون و دل آدمی را بسوزاند. آتشی است که از دل به تمامی وجود انسان سر می‌کشد.

آتشی است که تو را از درون می‌سوزاند نه از بیرون، فؤاد و دل تو را می‌سوزاند.

جامعه‌ی غیرایمانی

بحثی است که در تفسیر سوره‌ی هُمَزَه به آن اشاره کرده‌ام.^۳ در جامعه‌ای که آدم‌ها پیوندشان از یکدیگر قطع و تکیه گاه‌ها کنار و اهداف دگرگون شود. و رو به سوی جمع آوری امکانات و اموال آورند.

در جامعه‌ای که روابط، روابط ایمانی و عاطفی نباشد و در میان آدم‌ها، عشق و محبتی نباشد و آنجا که آدم‌ها از جام محبت خدا ننوشند و به یکدیگر مشتاق نباشند؛ در یک چنین جامعه‌ای اشاره کردن و نیش زدن و شکستن و کنار گذاشتن شکل می‌گیرد. همز و لمز می‌آید. به تدریج چنین توهم و گمانی پیش می‌آید که مال کارگشا است و خلود می‌آورد و این مال است که از پیش کلید پیروزی بوده است.

در یک چنین جامعه‌ای به تعبیر حضرت، خفض و انحطاط و انحراف می‌آید، رفاه و راحتی و وسعت می‌آید، آدمی دنبال آنهاست. اشرافیت و اتراف می‌آید.

تعبیری است در قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا»؛ یعنی تا زمینه‌ی ایمان و محبتی در تو نباشد خواه ناخواه، غیبت صورت می‌گیرد.

۱- شعار و دثار دو نوع لباس هستند. شعار: لباس زیر است و به آن زیر پوش می‌گویند. و دثار: لباس رو است.

۲- اشاره به آیه‌ی ۶ و ۷ سوره‌ی همزه

۳- تطهیر با جاری قرآن، ذیل سوره‌ی همزه، تألیف استاد، انتشارات لیلۃ القدر

۴- حجرات، ۱۲

آنجا که عشق و محبتی نیست و آدم‌ها به هم مشتاق نیستند، قطعاً عیوب یکدیگر را آشکار می‌کنند تا جای بیشتری برای خود و منافعشان، داشته باشند.

این طبیعی است که چنین جریانی از غیبت و همز و لمز گرفته تا اشرافیت و اتراف و تا بدعت و انحراف در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که روابط ایمانی از بین رفته و وحدت در هدف و اشتیاق به اهداف کنار رفته و گم شده است. دیگر اشتیاقی به رسول(ص) باقی نمی‌ماند، دیگر رسول در فاطمه(س) محفوظ نمی‌ماند و نگهداری نمی‌شود و دیگر اشتیاقی به فاطمه(س) نیست. سیلی می‌خورد، پهلوی شکسته می‌شود و...، دیگر اشتیاقی به علی(ع) نیست؛ خصوصاً آنجایی که حساب منافع در پیش باشد، می‌خواهی مدینه در دست تو باشد. بصره و کوفه در دست تو باشد. می‌خواهی بیت المال در دست تو باشد. امکانات و اموال در دست تو باشد. همه چیز به فراموشی سپرده می‌شود و همه چیز رنگ عوض می‌کند. آدم‌ها از تمامی یافته‌ها و آگاهی‌شان چشم می‌پوشند و دچار خذلان و رها شدن و غدر و خیانت می‌گردند.

اینجاست که از درون می‌سوزند و از درون پوک می‌شوند. و با آتش پیوند می‌خورند. و در بستر چنین جریان و جامعه‌ای است که لباس دین کهنه و دریده می‌شود و جریان عقلانی جایگزین جریان وحیانی می‌شود. و از دین به عنوان اهرم، نه مبنای و وسیله و ابزار، نه پایه‌ای استوار و محکم، سوء استفاده می‌شود و دیگر جایی برای خدا و رسولش باقی نمی‌ماند تا چه رسد به اولیا او، که آدم‌ها به کفایت عقلانی و علمی و عرفانی خویش واثقند و برای وحی جایی نیست و به آن نیازی ندارند.

فاطمه(س) از انصار گفت. به فتوت و جوانمردی آنها اشاره کرد. از وضعیت و شرایط ایشان، گفت‌وگو کرد. و آنها را تا مرحله‌ی قتال و جهاد آماده ساخت. و اشاره شد که اینها، علامت خشونت نیست. علامت چشم‌پوشی از اهداف و بازگشتی است که تحقق پیدا کرده. رفته رفته تأثیر کلام حضرت آشکار می‌شد و تحولی را در انصار و مهاجرین ایجاد می‌کرد که ابوبکر شروع می‌کند.

نکته‌ی لطیف و دقیق در بیانات ابوبکر این است که او غیر مستقیم برخورد می‌کند و درگیر می‌شود و از عزت فاطمه(س) برای کنار زدنش و برای شکستن او، استمداد می‌جوید. از رسول(ص) و مهربانی او می‌گوید. از علی(ع) و دوستی و برادری او با رسول(ص) می‌گوید. از صداقت در قول و زیادی عقل فاطمه(س) می‌گوید و از اینکه حق او پایمال نگشته و در نهایت هم از خودش می‌گوید که چگونه از رسول گرامی شنیده که: ما انبیاء ارثی را نمی‌گذاریم. و اگر از ما چیزی به جای گذاشته شود همان کتاب و حکمت و علم و نبوت است و در نهایت هم با تمام زرنگی کلام او به اینجا ختم می‌شود که اگر من از شما فدک را دریغ کردم و آن را خرج قتال و سلاح مسلمین نمودم، به تنهایی اقدامی ننموده‌ام که به اجماع و اتفاق مسلمین بوده است، ولی این شما و این هم اموال من هر چه می‌خواهید بردارید؛ که من مال خودم را از شما دریغ نخواهم کرد.

فدک از اموال فاطمه(س)

حرفم این است که فدک یا در دست فاطمه(س) بوده و یا نه. و آیا هنوز جزء اموال رسول خدا به شمار می‌رفته است؟

اولاً، با توجه به بیان حضرت امیر در نهج البلاغه که می‌فرمایند: «بَلَى كَأَنَّتْ فِي أَيْدِينَا فَدَك»^۱ مشخص می‌شود که فدک در دست فاطمه(س) بوده و به ایشان واگذار و بخشیده شده بود و فاطمه(س) سال‌ها از آن برداشت می‌کرده و عاملین او بر ضیعه‌ی فدک کار می‌کرده‌اند. این‌طور نیست که جزء اموال رسول باقی مانده باشد و ارث به حساب آید. بلکه واگذار شده بود و عطیه‌ی رسول عزیز به فاطمه(س) بوده و در دست فاطمه(س) بوده است. ید که دلیل نمی‌خواهد و آنچه که در دست توسل برای توسل و احتیاج به سند ندارد. پس چه معنا دارد که از او گرفته شود و خرج سپاه و سلاح و قتل و قتال مسلمین گردد. اگر بنا بود چنین حرکتی شود در زمان خود رسول‌الله می‌شد، دیگر اجماع مسلمین چه معنا دارد که مال کسی را که در دست اوست از او بگیرند و خرج امور دیگری نمایند.

ثانیاً، اگر فدک در دست فاطمه نبوده و از اموال رسول خدا به شمار می‌رفته، چنانکه ابوبکر ادعا می‌کند؛ پس آیات کتاب عزیز که دلالت بر ارث می‌کنند که انبیاء، هم ارث می‌گذارند و هم ارث می‌برند، چه می‌شود. اینجاست که فاطمه(س) می‌آشوبد و خیلی سنگین برخورد می‌کند و می‌گوید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْكِتَابِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا...». آیا رسول گرامی از کتاب خداوند روی گردان شده و با احکام کتاب عزیز مخالفت می‌کند؟! و یا اینکه شما بعد از رسول(ص) بر غدر و خیانت و حيله و نیرنگ اجتماع کرده‌اید؟! چنان‌که در زمان حیات او نیز همین کار را کردید! همان زمان که حضرت فرمودند: «انْفُذُوا جَيْشَ أَسَامَةَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا»^۲ می‌رفتید و باز می‌گشتید و می‌گفتید نگران شما هستیم. چقدر شیطنت و بازی! چقدر حيله و نیرنگ!

اگر فاطمه(س) از فدک می‌گوید، تنها سخن از فدک نیست. سخن از غدر و خیانتی است که شکل گرفته، سخن از گرفتن امکانات مالی علی(ع) و بستن دست اوست. سخن از کنار زدن دوستان علی(ع) و روی کار آوردن دشمنان اوست تا سال‌های سال حتی زمینه‌ای برای تحقق کارهای علی(ع) باقی نماند. اینجاست که فاطمه(س) این‌گونه برخورد می‌کند و تناقض و کذب آنها را آشکار می‌سازد و از کتاب می‌گوید و به آن استدلال می‌کند و این هم فقه فاطمه(س) است که می‌گوید: کجای قرآن این تخصیص آمده و معنا ندارد که این همه از آیات ارث تخصیص بخورد و حضرت رسول تنها به یک نفر بگوید که ما ارث نمی‌گذاریم. اگر بنا بود تخصیصی در کار باشد به صورت علنی و در مسجد و علی رؤوس الاشهاد از آن گفت‌وگو می‌شد. معنا ندارد حضرت رسول(ص) به فاطمه(س) و علی(ع) و به کسانی که وارث او هستند نگویند و به دیگری آن هم به یک ساربان^۳ در راه

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی ۵۴

۲- ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲. با لشکر اسامه حرکت کنید. لعنت خدا بر کسی که بماند و نرود.

۳- اشاره به کلام ابوبکر: ان الرائد لا یکذب اهله، احتجاج، ج ۱، خطبه‌ی فدک.

بگویند.

ثالثاً، بر فرض فدک مال مسلمین و مؤمنین باشد، چه کسی تو را متولی این امر کرده؟! کی گفته که تو عهده‌دار امر مردم و سرپرست آنها باشی؟! می‌گویند به اجماع مسلمین. راستی آیا اُمّت رسول(ص) از خود رسول(ص) دلسوزترند؟! رسول(ص)، ولیّ و سرپرستی را برای اُمّت خود مشخص نکند و آنها را به حال خود رها کند و مسلمانان خود بر این امر مهم تصمیم بگیرند و اجتماع کنند! عجیب است که آدم‌ها با چه معیار و میزان و متره‌ای حرکت می‌کنند!

جایی که علی(ع) می‌نالد از اینکه امر اُمّت را سفهاء و فجّار، عهده دار شوند. و می‌گوید: «أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفَجَّارُهَا»، 'آن هم امری که این قدر مهم و عظیم است، حال رسول گرامی آن را رها کند و به اجماع مسلمانان واگذار کند؟ خیر، این در حقیقت همانطور که در بیان فاطمه(س) آمده، اجماع بر غدر و خیانت است؛ که فرمودند: «أَفْتَجْمَعُونَ أَلَى الْعَدْرِ...؟!».

خدایا! ما را با دست فاطمه(س) و با زبان فاطمه از خاک بردار، تا در آتش و ذلّت نمانیم.

خدایا! به حق خودت قسم، رهایمان نکن که اگر رها کنی از دست رفته‌ایم.

خدایا! تو عنایت کن که به خاطر هیچ و پوچ از تو و اولیای تو نبیریم و جدا نشویم؛ که هیچ چیز زیر این خورشید و زیر این آسمان نبود، دلیل جدایی از تو و اولیاء تو و دلیل جدایی از فاطمه(س) نیست.

آنچه در ملک خداست و آنچه در ملکوت این عالم قرار دارد، دلیل جدایی از مالک هستی و اولیای او نیست. معنا ندارد، ملک و ملکوت، تو را از مالک جدا کند. پس تو یا مالک را نشناخته‌ای و یا خودت و... را مالک می‌دانی.

خدایا! ما بهارهای عمرمان را برای دیگران خرج کرده‌ایم، نه برگی و نه شکوفه‌ای و نه گلی، هیچ نیاورده‌ایم. شکوفه‌ای که دل رسول خدا و فاطمه‌اش را شاد کند.

خدایا! به حقّ این باغبان‌های مهربان و به حق فاطمه‌ی عزیز که همچون مرغی که دانه‌ها را از زمین بر می‌دارد، شیعیانش را از خاک جدا می‌سازد و به حق خودت، لحظه‌ای بین ما و اولیای جدایی نینداز و ما را از کسانی قرار بده که به آنها افتخار و مباهات می‌کنی. ما را در برابر وعده‌های ثابت قدم نگه‌دار.

آمین یا رب العالمین

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَآبِیْهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِیْهَا

خطبه في فدى

احتجاج فاطمة الزهراء (ع) على القوم لما منعوها فدى
و قولها لهم عند الوفاة بالإمامة

روى عبد الله بن الحسن باسناده عن آبائه (ع) أنه لما أجمع أبو بكر و عمر على منع فاطمة (ع) فدىكا و بلغها ذلك لاثت خمارها على رأسها و اشتملت بجلبابها و أقبلت فى لمه من حفدتها و نساء قومها تطأ ذبولها ما تخرم مشيتها مشية رسول الله (ص) حتى دخلت على أبى بكر و هو فى حشد من المهاجرين و الأنصار و غيرهم فنيطت دونها ملاءة فجلست ثم أنت أنه أجهش القوم لها بالبكاء فأرتج المجلس ثم أمهلت هنيهة حتى إذا سكن نشيج القوم و هدأت فورتهم افتتحت الكلام بحمد الله و الثناء عليه و الصلاة على رسوله فعاد القوم فى بكائهم فلما أمسكوا عادت فى كلامها.

فقلت: (ع) الحمد لله على ما أنعم و له الشكر على ما ألهم و الثناء بما قدّم من عموم نعم ابتدأها و سبوغ آلاء أسداها و تمام من أولها جم عن الإحصاء عددها و نأى عن الجزاء أمدها و تفاوت عن الإدراك أبدها و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها و استحمد إلى الخلائق بإجزالها و ثنى بالنذب إلى أمثالها

و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الإخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصولها و أنار فى التفكير معقولها الممتنع من الأبصار رؤيته و من الألسن صفته و من الأوهام كيفيته ابتدع الأشياء لا من شىء كان قبلها و أنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها كونها بقدرته و ذراها بمشيته من غير حاجة منه إلى تكوينها و لا فائدة له فى تصويرها إلا تثبيتاً لحكمته و تنبيها على طاعته و إظهاراً لقدرته تعبداً لبريته و إعزازاً لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته زيادةً لعباده من نعمته و حياشةً لهم إلى جنته

و أشهد أن أبى محمدا عبده و رسوله اختاره قبل أن أرسله و سماه قبل أن اجتباه و اصطفاه قبل أن ابتعثه إذ الخلائق بالغيب مكنونه و بستر الأهويل مصونه و بنهاية العدم مقرونة علما من الله تعالى بمآل الأمور و إحاطة بحوادث الدهور و معرفة بمواقع الأمور.

ابتعثه الله إتماماً لأمره و عزيمة على إمضاء حكمه و إنفاذاً لمقادير رحمته فرأى الأمم فرقا فى أديانها عكفا على نيرانها عابدة لأوثانها منكرة لله مع عرفانها فأنار الله بأبى محمد (ص) ظلمها و كشف عن القلوب بهما و جلى عن الأبصار غممها و قام فى الناس بالهداية فأنقذهم من الغواية و بصرهم من العماية و هداهم إلى الدين القويم و دعاهم إلى الطريق المستقيم.

ثم قبضه الله إليه قبض رافه و اختيار و رغبة و إثثار فمحمدا (ص) من تعب هذه الدار فى راحة قد حف بالملائكة الأبرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملك الجبار صلى الله على أبى نبيه و أمينه و خيرته من الخلق و صفيه و السلام عليه و رحمه الله و بركاته

ثم التفتت إلى أهل المجلس وقالت أنتم عباد الله نصب أمره ونهيه وحملة دينه ووحيه وأمناء الله على أنفسكم وبلغاءه إلى الأمم زعيم حق له فيكم وعهد قدمه إليكم وبقية استخلفها عليكم كتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضياء اللامع بينه بصائره منكشفه سرائره منجليه ظواهره مغتبطه به أشياعه قائدا إلى الرضوان اتباعه مؤد إلى النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة ومحارمه المحذرة وبيناته الجالية وبراهينه الكافية وفوائله المندوبة ورخصه الموهوبة وشرائعه المكتوبة.

فجعل الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك والصلاة تنزيها لكم عن الكبر والزكاة تزكية للنفس ونماء في الرزق والصيام تثبيتا للإخلاص والحج تشييدا للدين والعدل تنسيقا للقلوب وطاعتنا نظاما للملة وإمامتنا أمانا للفرقة والجهاد عزا للإسلام والصبر معونة على استيجاب الأجر والأمر بالمعروف مصلحة للعامة وبر الوالدين وقاية من السخط وصلة الأرحام منسأة في العمر ومنامة للعدد والقصاص حقنا للدماء والوفاء بالنذر تعريضا للمغفرة وتوفية المكايل والموازن تغييرا للبخل والنهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس واجتناب القذف حجابا عن اللعنة وترك السرقة إيجابا للعفة وحرم الله الشرك إخلاصا له بالربوبية.

فاتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون وأطيعوا الله فيما أمركم به ونهاكم عنه فإنه إنما يخشى الله من عباده العلماء

ثم قالت أيها الناس اعلموا أني فاطمة وأبي محمد(ص) أقول ما أقول غلطا ولا أفعل ما أفعل شططا لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم فإن تعزوه وتعرفوه تجدوه أبا دون نسائكم وأخا ابن عمي دون رجالكم ولنعم المعزى إليه فبلغ الرسالة صادعا بالندارة مائلا عن مدرجة المشركين ضاربا ثبجهم آخذا بأكظامهم داعيا إلى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة يجف الأصنام وينكت الهام حتى انهزم الجمع ولوا الدبر حتى تفرى الليل عن صبحه وأسفر الحق عن محضه ونطق زعيم الدين وخرست شقاشق الشياطين وطاح وشیظ النفاق وانحلت عقد الكفر والشقاق وفهم بكلمة الإخلاص في نفر من البيض الخماص وكنتم على شفا حفرة من النار مذقة الشارب ونهزة الطامع وقبسة العجلان وموطئ الأقدام تشربون الطرق وتقتاتون القذأ ذلة خاسئين تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم فأنقذكم الله تبارك وتعالى بمحمد(ص) بعد اللتيا والتي وبعد أن منى بهم الرجال وذوبان العرب ومردة أهل الكتاب كلما أوقدوا نارا للحرب أطفاها الله أو نجم قرن الشيطان أو فغرت فاغرة من المشركين قذف أخاه في لهواتها فلا ينكفي حتى يطا جناحها بأخمصه ويخمد لهبها بسيفه مكدودا في ذات الله مجتهدا في أمر الله قريبا من رسول الله سيدا في أولياء الله مشمرا ناصحا مجدا كادحا لا تأخذه في الله لومة لائم وأنتم في رفاهية من العيش وادعون فاكهون آمنون ترتبصون بنا الدوائر وتتوكفون الأخبار وتنكصون عند النزال وتفرون من القتال فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه ومأوى أصفياه ظهر فيكم حسكة النفاق وسمل جلباب الدين ونطق كاظم الغاوين ونبع خامل الأقلين وهدر فنيق المبطلين فخطر في عرصاتكم وأطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فألفاكم لدعوته مستجيبين وللعزة فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافا وأحمشكم فألفاكم غضابا فوسمتم غير إبلكم ووردتم غير مشركم

هذا والعهد قريب والكلم رحيب والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة ألا في الفتنة سقطوا وإن جهنم لمحيطة بالكافرين فهيئات منكم وكيف بكم وأنى تؤفكون وكتاب الله بين أظهركم أموره ظاهرة وأحكامه زاهرة وأعلامه باهرة وزواجه لائحه وأوامره واضحة وقد خلفتموه وراء ظهوركم أ رغبة عنه تريدون أم بغيره تحكمون بئس للظالمين بدلا ومن يتبع غير الإسلام ديننا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين ثم لم تلبثوا إلا ريث أن تسكن نفرتها ويسلس قيادها ثم أخذتم تورون وقدتها وتهيجون جمرتها وتستجيون لهتاف الشيطان الغوى وإطفاء أنوار الدين الجلى وإهمال سنن النبی الصفی تشربون حسوا في ارتغاء و تمشون لأهله و ولده في الخمرة والضراء و يصير منكم على مثل حز المدى و وخز السنان في الحشا

و أنتم الآن تزعمون أن لا إرث لنا أ فحكم الجاهلية تبغون و من أحسن من الله حكما لقوم يوقنون أ فلا تعلمون بلى قد تجلى لكم كالشمس الضاحية أنى ابنته أيها المسلمون أ أغلب على إرثي يا ابن أبى قحافة أ فى كتاب الله ترث أباك و لا أرث أبى لقد جئت شيئا فريا أ فعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم إذ يقول: وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَ مِنْ خَيْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ قَالَ وَ أُولَؤُا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ قَالَ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ

و قال إن ترك خيرا الوصية للوالدين والأقربين بالمعروف حقا على المتقين و زعمتم أن لا حظوة لى و لا إرث من أبى و لا رحم بيننا أ فخصكم الله بأية أخرج أبى منها أم هل تقولون إن أهل ملتين لا يتوارثان أ و لست أنا و أبى من أهل مله واحده أم أنتم أعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبى و ابن عمى فدونها مخطومه مرحوله تلقاك يوم حشرک فنعم الحكم الله و الزعيم محمد و الموعد القيامة و عند الساعة يخسر المبطلون و لا ينفعكم إذ تندمون و لكل نبا مستقر و سوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم

ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت يا معشر النقيبه و أعضاء المله و حضنة الإسلام ما هذه الغميزه فى حقى و السنه عن ظلامتى أ ما كان رسول الله(ص) أبى يقول المرء يحفظ فى ولده سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهاله و لكم طاقة بما أحاول و قوه على ما أطلب و أزاو أ تقولون مات محمد(ص) فخطب جليل استوسع وهنه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و أظلمت الأرض لغيبته و كسفت الشمس و القمر و انتشرت النجوم لمصبيته و أكدت الآمال و خشعت الجبال و أضيع الحريم و أزيلت الحرمه عند مماته فتلك و الله النازله الكبرى و المصبيه العظمى لا مثلها نازله و لا بائقه عاجله أعلن بها كتاب الله جل ثناؤه فى أفنيتكم و فى ممساكم و مصبحكم يهتف فى أفنيتكم هتافا و صراخا و تلاؤه و ألحانا و لقبه ما حل بأنبياء الله و رسله حكم فصل و قضاء حتم و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

إيها بنى قيله أ أهضم تراث أبى و أنتم بمرأى منى و مسمع و متندى و مجمع تلبسكم الدعوة و تشملكم الخبرة و أنتم ذوو العدد و العدة و الأداء و القوة و عندكم السلاح و الجنة توافيكم الدعوة فلا تجيبون و تأتيكم الصرخة فلا تغثون و أنتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير و الصلاح و النخبة التى انتخبت و الخيرة التى اختيرت لنا أهل البيت قاتلتكم العرب و تحملتم الكد و التعب و ناطحتم الأمم و كافحتم البهم لا نبرح أو تبرحون نأمركم فتأتمرون حتى إذا دارت بنا رحى الإسلام و در حلب الأيام و خضعت ثغرة الشرك و سكنت فورة الإفك و خمدت نيران الكفر و هدأت دعوة الهرج و استوسق نظام الدين فأنى حزتم بعد البيان و أسررتم بعد الإعلان و نكصتم بعد الإقدام و أشركتم بعد الإيمان بؤسا لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم و هموا بإخراج الرسول و هم بدءوكم أول مرة أ تخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنين

ألا و قد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض و أبعدم من هو أحق بالبسط و القبض و خلوتم بالدعة و نجوتم بالضيق من السعة فمجبجتم ما وعيتم و دسعتم الذى تسوغتم فإن تكفروا أنتم و من فى الأرض جميعا فإن الله لغنى حميد ألا و قد قلت ما قلت هذا على معرفه منى بالجدلة التى خامرتكم و الغدرة التى استشعرتها قلوبكم و لكنها فيضه النفس و نفثه الغيظ و خور القناة و بثه الصدر و تقدمه الحجة فدونكموها فاحتقبوها دبرة الظهر نقبه الخف باقية العار موسومة بغضب الجبار و شنار الأبد موصولة بنار الله الموقدة التى تطلع على الأفئدة

فبعين الله ما تفعلون و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون و أنا ابنه نذير لكم بين يدي عذاب شديد فاعملوا إنا عاملون و انتظروا إنا منتظرون

فأجابها أبو بكر عبد الله بن عثمان و قال يا بنت رسول الله لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفا كريما رءوفا رحيمًا و على الكافرين عذابا أليما و عقابا عظيما إن عزوانه وجدناه أباك دون النساء و أخا إلفك دون الأخلاء أثره على كل حميم و ساعده فى كل أمر جسيم لا يحبكم إلا سعيد و لا يبغضكم إلا شقى بعيد فأنتم عتره رسول الله الطيبون الخيرة المنتجبون على الخير أدلتنا و إلى الجنة مسالكنا و أنت يا خيرة النساء و ابنه خير الأنبياء صادق فى قولك سابقة فى وفور عقلك غير مردودة عن حقك و لا مصدودة عن صدقك و الله ما عدوت رأى رسول الله و لا عملت إلا بإذنه و الرائد لا يكذب أهله و إنى أشهد الله و كفى به شهيدا أنى سمعت رسول الله(ص) يقول نحن معاشر الأنبياء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و إنما نورث الكتاب و الحكمة و العلم و النبوة و ما كان لنا من طعمة فلولى الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه و قد جعلنا ما حاولته فى الكراع و السلاح يقاتل بها المسلمون و يجاهدون الكفار و يجالدون المردة الفجار و ذلك بإجماع من المسلمين لم أنفرد به وحدى و لم أستبد بما كان رأى عندى و هذه حالى و مالى هى لك و بين يديك لا تزوى عنك و لا ندخر دونك و إنك و أنت سيده أمة أبيك و الشجرة الطيبة لبنيك لا ندفع ما لك من فضلك و لا يوضع فى فرعك و أصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداي فهل ترين أن أخالف فى ذاك أباك(ص)

فقال(ع) سبحان الله ما كان أبى رسول الله(ص) عن كتاب الله صادقا و لا لأحكامه مخالفا بل كان يتبع أثره و يقفو سوره أ فتجمعون إلى الغدر اعتلالا عليه بالزور و هذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل فى حياته هذا كتاب الله

حكما عدلا و ناطقا فصلا يقول يرثني و يرث من آل يعقوب و يقول و ورث سليمان داود و بين عز و جل فيما وزع من الأقساط و شرع من الفرائض و الميراث و أباح من حظ الذكران و الإناث ما أراح به علّة المبتلين و أزال التظنى و الشبهات فى الغابرين كلا بل سولت لكم أنفسكم أمرا فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون.

فقال أبو بكر صدق الله و رسوله و صدقت ابنته معدن الحكمة و موطن الهدى و الرحمة و ركن الدين و عين الحجة لا أبعد صوابك و لا أنكر خطابك هؤلاء المسلمون بينى و بينك قلدونى ما تقلدت و باتفاق منهم أخذت ما أخذت غير مكابر و لا مستبد و لا مستأثر و هم بذلك شهود.

فالتفت فاطمة(ع) إلى الناس و قالت معاشر المسلمين المسرعة إلى قيل الباطل المغضية على الفعل القبيح الخاسر أفلا تتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها كلا بل ران على قلوبكم ما أسأتكم من أعمالكم فأخذ بسمعكم و أبصاركم و لبئس ما تأولتم و ساء ما به أشرتكم و شر ما منه اغتصبتم لتجدن و الله محمله ثقيلًا و غبه وبيلا إذا كشف لكم الغطاء و بان بأورائه الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون و خسر هنا لك المبتلون.

ثم عطفت على قبر النبى(ص) و قالت قد كان بعدك أنباء و هنبئة لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب إنا فقدناك فقد الأرض وابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب و كل أهل له قبرى و منزله عند الإله على الأذنين مقترب أبدت رجال لنا نجوى صدورهم لما مضيت و حالت دونك الترب تجهمتنا رجال و استخف بنا لما فقدت و كل الأرض مغتصب و كنت بدرا و نورا يستضاء به عليك ينزل من ذى العزة الكتب و كان جبرئيل بالآيات يؤنسنا فقد فقدت و كل الخير محتجب فليت قبلك كان الموت صادفنا لما مضيت و حالت دونك الكتب^١

١- احتجاج، طبرسى، ج ١، ص ٩٨ تا ١٠٧

ترجمه‌ی خطبه‌ی حضرت زهرا در مسجد مدینه

آن‌گاه که ابوبکر و عمر تصمیم نهایی خود را در مورد غصب فدک از حضرت زهرا گرفتند و این خبر به آن حضرت رسید، حضرت سر خود را پوشاند و لباسی بر تن کرد، و به همراه زنانی از خویشان و یاران خود برای اعتراض به ابوبکر، به راه افتاد. هنگام راه رفتن، لباس حضرت به زمین کشیده می‌شد و پایین لباس زیر پایش می‌رفت، راه رفتن وی چنان بود که گویا پیامبر راه می‌رود.

ابوبکر با جمعی از مهاجران و انصار و دیگر افراد نشسته بودند که حضرت وارد شد، با آمدن وی پرده‌ای میان او و مردم آویخته شد. حضرت زهرا نشست و چنان ناله‌ای از سوز دل سرداد که تمامی مردم را به گریه واداشت و مجلس را به خروش آورد.

آن‌گاه لحظه‌ای درنگ کرد تا صدای ناله‌های مردم به خاموشی گرایید و از جوش و خروش افتاد. با آرامش مجلس، حضرت صحبت خود را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. مردم [با شنیدن نام پیامبر] بار دیگر شروع به گریه کردند، و حضرت برای بار دوم ساکت شد. و هنگامی که مردم آرام گرفتند، صحبت خود را از سر گرفت و چنین فرمود:

ستایش خدای را بر نعمت‌هایی ارزانی داشته و شکر، او را بر آن چه الهام کرد. سپاس بر آنچه از پیش عطا فرمود؛ از نعمت‌های بی‌متهایش که بر ما آغازید و عطا‌های فراوانی که بخشید، و مواهب کامله‌ای که پیایی باشید؛ نعمت‌هایی که به شمار نمی‌آید و جبرانش از توان بیرون است و درک انتهایش غیر مقدور. بندگان را برای فزونی نعمت‌ها و دوام عطایا به شکر خویش و بر نعمت‌های فراوان و سرشارش به ستایش خویش فراخواند و در خواست پیایی را مایه‌ی افزایش بیش‌تر نعمت‌ها قرار داد.

و گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز خدای یگانه‌ی بی‌همتا، کلمه‌ای که حقیقتش را اخلاص قرار داد، و شور و صلش را در دل‌ها نهاد و اندیشه‌ی توحید را در عقل‌ها نهاد. خدایی که دیدگان را توانایی دیدار، زبان‌ها را یارای گفتار، و گمان‌ها را شایستگی پندار (ذات) او نیست.

همو که بر نیستی لباس هستی پوشاند و بی هیچ نمونه‌ای آن را آفرید، آن را با قدرتش پدید آورد، و با اراده‌اش ایجاد کرد، بی آن که به آفرینش آن‌ها نیازش باشد و از این نقش زدن سودی برد، جز برای اثبات حکمتش، و هشیاری بر طاعتش، و آشکار کردن قدرتش، و واداشتن بر بندگی‌اش، و ارج نهادن بر دعوتش. سپس پاداش را بر طاعتش و کیفر را بر عصیان‌ش نهاد تا بندگان را از عقوبتش رهاوند و به بهشتش کشاند.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. او را پیش از فرستادنش انتخاب کرد، و قبل از انتخابش نام نهاد و پیش از بعثتش برگزید. هنگامی که آفریدگان در پرده‌ی غیبت نهان و در پوشش ظلمت مستور، و به سرحد عدم، نزدیک بودند و این به جهت علم خدای بزرگ بر پایان هر امر و احاطه‌اش بر رخدادهای روزگار و آشنایی‌اش به جایگاه اندازه‌ها است.

خداوند او را برانگیخت، برای به پایان رساندن اراده‌اش و تصمیم قطعی بر اجرای فرمانش و به انجام رساندن اندازه‌های محتومش.

او امت‌ها را در دین‌های گوناگون پراکنده دید، که کنج آتشکده‌ها را گزیده، بت‌ها را پرستش می‌کنند و با شناخت خدا او را منکرند.

خداوند با پدرم محمد تاریکی‌ها را روشن کرد و از دل‌ها ابهام و از دیده‌ها تحیر را زدود. او به هدایت مردم ایستاد، و آنان را از گمراهی‌ها و کوری‌ها رهاند و به دین استوار و راه مستقیم فراخواند.

تا این که خداوند او را با مهربانی و اختیار و اشتیاق و انتخاب [آخرت بر دنیا به سوی خود باز خواند. اکنون محمد از رنج این دنیا در آسایش است و فرشتگان نیکوکار و خشنودی خدای آمرزگار و همجواری سلطان با اقتدار او را در بر گرفته است. درود خدا بر پدرم؛ پیامبرش و امین وحی و برگزیده‌ی خلق و پسندیده‌ی حق و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد.

سپس نگاهی به مجلسیان انداخت و چنین ادامه داد: ای بندگان خدا! شما مخاطبان امر و نهی او و حاملان دین و وحی او، امین خدا بر یکدیگر و مبلغان او به امت‌های دیگرید. عهده‌دار حق از جانب خدا در میانتان است و پیمانی که پیش فرستاده به سویتان آمده است. و آنچه برایتان گذاشته کتاب گویای الهی است؛ همان قرآن راستگو و نور فروزان و روشنی درخشان، [همان کتابی] که بینش‌های روشن، نفهته‌ها و لطائفش آشکار (دور از ابهام)، ظواهرش جلوه‌گر و پیروانش مورد رشک دیگران است. پیروش را به بهشت رضوان راهبر است. شنودنش سبب نجات است. در پرتو آن می‌توان به دلایل روشن الهی و واجبات بیان شده‌اش و محرمات ممنوعش و روشنگری‌های تابناکش و برهان‌های کافیش و خوبی‌های زیبایش (مستجاب) و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات) و قوانین واجبش رسید.

پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک قرار داد و نماز را برای دوری از کبر و زکات را برای پاکی جان و فزونی رزق و روزه را برای تحکیم اخلاص و حج را برای رفعت دین و عدالت را برای پیوند دل‌ها و پیروی ما را رشته‌ی وفاق و پیشوایی ما را مانع از افتراق و جهاد را سربلندی اسلام و صبر را سبب جلب پاداش و امر به معروف را برای مصلحت همگان و نیکی به پدر و مادر را مانع از غضب [اله] و پیوند با خویشان را فزاینده‌ی عمر و نفرات و قصاص را برای حفظ خون‌ها و وفا به نذر را زمینه‌ی آمرزش و پر دادن پیمان‌ها و وزن‌ها را برای دگرگونی (از میان بردن) کم‌فروشی و نهی از شراب خواری را برای پاکی از پلیدی و پرهیز از تهمت ناروا را برای محفوظ ماندن از لعنت [الهی] و ترک دزدی را برای الزام به پاکی و شرک را حرام کرد برای اینکه ربیب خالص برای او باشد.

«پس پروا پیشه کنید خدا را، آن گونه که شایسته‌ی اوست و جز مسلمان نمیرید و خدا را در آن چه فرمانتان داده و از آن چه بازتان داشته، پیروی کنید که از میان بندگان تنها دانایان از عظمت او در هراسند».

سپس چنین فرمود: ای مردم، بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد است. این حرف را نه یک بار که مستمرا می‌گویم، نه اشتباه در گفتارم جا دارد و نه انحراف در کردارم.

شما را از خودتان رسولی آمد که رنج و محنت شما بر او گران و دشوار است. بر [هدایت و...] شما بسیار مشتاق و بر مؤمنان غمخوار و مهربان است. اگر نسبت او را بجوید و او را بشناسید، در می‌یابید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عموی من است، نه برادر مردان شما. وه! چه نیکو نسبتی است نسبت با او؛ درود خدا بر او و خاندانش باد!

او رسالت خود را [با نصب امیرالمومنین به مقام خلافت و وصایت] به انجام رسانید، در حالی که رسالت خود را با انذار آغازید و از روش مشرکان روی بر تافت، شمشیر بر گرده‌ی آنان نواخت، حلقومشان را فشرده و آنان را با حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارش فراخواند. بت‌ها را در هم می‌شکست و سرهای [گردنکشان] را فروریخت (به خاک مذلت افکند) تا این که جمعیشان پاشید. آنان پشت کردند و گریختند و سینه‌ی شب را شکافت و صبح به درآمد و حقیقت ناب جلوه‌گر شد و زبان رهبر دین گویا شد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید و منافق فرومایه هلاک شد. و گره‌های کفر و عداوت گشوده گشت و [سرانجام با مجاهدت‌های جان‌فرسای پیامبر] شما همراه و هم‌صدا با جماعتی اندک از سپید رویان تهی شکم (مجاهدان شب‌زنده‌دار غنیف) کلمه‌ی اخلاص (لااله الاالله) را بر زبان جاری کردید. در حالی که «شما [در آن هنگام] بر لبه‌ی پرتگاهی از آتش بودید»، جرعه‌ی هر نوشنده و شکار هر طمع‌کننده، آتش‌گیرانه‌ی هر شتابنده و لگد کوب هر رونده بودید. آب شربت‌ان گنداب و قوت‌تان پوست جانور و مردار، پیوسته مطرود و خوار و از هجوم اطراف و اکناف، همیشه در هول و هراس بودید.

تا آن که خدای متعالی به دست پدرم محمد شما را از این همه ذلت رها کند و به رستگاری و نجات رساند، [اما نجاتی] بعد از [تحمل سختی‌های] چنین و چنان و در پی دست و پنجه نرم کردن با دلیر مردان پهلوان و درنده خویان و ددان و سرکش‌ان از جهود و ترسایان.

هر گاه آتش جنگی افروخته، خداوند آن را خاموش ساخت یا هرگاه شاخ شیطان [پیروان گمراهی] سر بر می‌داشت یا مشرکی برای بلعیدن‌تان دهان می‌گشاد، [پدرم] برادرش [علی] را در کام آنان می‌انداخت. او هم دست بر نمی‌داشت تا با گام‌های پر صلابتش بر بال و پر مخالفان می‌نواخت و زبانه‌های آتش را خاموش می‌کرد، در حالی که خود را در راه خدا به رنج می‌انداخت و در انجام فرمان سخت کوش بود. به پیامبر خدا در تمامی صحنه‌ها نزدیک بود. سرور اولیای خداست. دامن همت به کمر می‌بست و سخت خیرخواه و تلاشگر بود آن چنان که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش‌گری او را به خود نمی‌گرفت. و شما در آن روزها زندگی راحت و آسوده، داشتید و از آسایش و امنیت برخوردار بودید و همواره برای ما انتظار حوادث ناگوار را می‌کشیدید و گوش به زنگ اخبار بودید و پیوسته از نبرد عقب می‌نشستید و از کارزار فرار می‌کردید.

هنگامی که خداوند بر پیامبرش منزلگاه پیام آورانش و جایگاه برگزیدگانش را برگزید، کینه‌های نفاق آشکار و ردای دینداری فرسوده به کهنگی گرایید و فرومایگان گمنام گویا شده و سر بر آوردند و شتر باطل گریان به فروش آمد و در صحنه‌های گوناگون دم برافراشت و شیطان سر از کمینگاه خود برآورد و شما را فراخواند، دید که دعوتش را خوب اجابت می‌کنید و خوب فرییش را خریدارید.

سپس به قیامتان خواند و دید در اطاعتش سبکبالید. و شما را به خشم انداخت و دید چه غضبناکید! و سبب شد که بر غیر شتر خود داغ نهید و در آبشخور دیگران وارد شوید.

چنین کردید با آن که هنوز از عهد و زمان رحلت پیامبر دیری نگذشته و زخم دل ما (در فراق پیامبر) هنوز باز بود و جراحت [قلب ما] التیام نیافته و پیکر رسول هنوز به خاک نرفته بود.

به دروغ بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسیدیم، در حالی که به گفته‌ی قرآن: «بهوش باشید که به آتش در افتادند و دوزخ بر کافران احاطه دارد.» چنین کارها از شما دور بود! چگونه از شما رخ نمود؟ چرا راهی جز راه حق می‌روید! با آن که کتاب خدا در میان شماست. مطالب (موضوعاتش) نمایان و احکامش درخشان و نشانه‌هایش از شدت روشنی خیره کننده و هشدارهایش فروزان و فرمان‌هایش هویداست، اما شما آن را پشت سرافکندید. آیا از آن گریزانید و غیر آن را می‌خواهید؟ و به غیر آن حکم می‌کنید؟ چه جایگزین بدی است برای ستمکاران! «و هر کس به جز اسلام دینی پذیرد، از او هرگز نپذیرند و در آخرت در زمره‌ی زیانکاران است.»

سپس درنگ نکردید مگر به مقداری که مرکب خلافت آرام یافته، مهارش سهل گشت. [هنگامی که بر آن مسلط شدید] شروع کردید به افروختن شعله‌های فتنه و برانگیختن شراره‌های هیمه و ندای شیطان گمراه را پاسخ دادید و انوار تابناک دین خدا را خاموش کردید و سنت‌های پیامبر برگزیده را خاموش کردید. زدودن کف از روی شیر را بهانه کرده، آن را پنهانی جرعه جرعه سر کشیدید (به ظاهر طرفداری از دین می‌کنید، در حالی که در باطن به نفع خود عمل می‌کنید) و در نهان به زیان خاندان و فرزندان او گام بر می‌دارید. و ما در برابر فشارهای شما مانند کسی که با کارد اعضایش را تکه تکه می‌کنند، شکیبایی می‌ورزیم و مانند کسی که سر نیزه بر شکمش فرو برند، پایداری می‌کنیم.

اکنون شما می‌پندارید که ما را ارثی نیست، آیا حکم جاهلیت را می‌جوئید؟ برای اهل یقین چه حکمی بهتر از حکم خداست؟ آری بر همه‌ی شما بسان خورشید صبحگاهی در آسمان زلال، روشن است که من دختر پیامبرم. ای مسلمانان! آیا باید در میراثم مغلوب شوم؟ ای پسر ابی قحافه [ابوبکر] آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ شگفت! بدعتی ناروا به وجود آورده‌ای!

آیا به عمد، کتاب خدا را وانهاده‌اید و پشت سر انداخته‌اید؟ زیرا خداوند می‌گوید: «و سلیمان از داود ارث برد». و در داستان یحیی بن زکریا فرمود: «زکریا گفت: خدایا از سوی خودت به من وارثی عنایت کن که از من و دودمان یعقوب ارث برد». و فرمود: «در کتاب خدا برخی از خویشان [در میراث] بر برخی دیگر سزاوارترند» و فرمود: «خداوند در مورد فرزندان سفارش می‌کند که برای پسر دو برابر بهره‌ی دختر است» و فرمود: «اگر کسی مالی به جا نهد، برای پدر و مادر و خویشان خود به گونه‌ای شایسته وصیت کند و این حق است بر پرهیزگاران».

و گمان کردید مرا هیچ منزلتی و برایم از پدر هیچ ارث و قرابتی نیست. آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص داشته که پدرم را از آن بیرون ساخته یا معتقدید که اهل دو کیش را از یکدیگر ارثی نیست یا من و پدرم را اهل یک دین و کیش نمی‌دانید یا شما از پدر و پسر عمومیم به عام و خاص قرآن آگاه‌ترید؟

[حال که چنین است] بگیر آن [خلافت] را که شتری است آماده و مهار زده [و بر آن سوار شو، لیکن بدان] که در روز رستاخیز و حشر تو را خواهد دید. چه نیکو داوری است خدا و محمد نیز شایسته دادخواهی است. و قیامت نیز خوب وعده گاهی است. و در آن روز است که باطل گرایان زیان می‌کنند. به زودی خواهید دانست که چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می‌آید و عذاب پایدار بر او واقع می‌شود.»

سپس صدیقه‌ی کبری رو به سوی تربت پاک پیامبر نهاد و چنین گفت:

ای پیامبر پس از تو خبرها و سختی بزرگ رخداد

که اگر تو بودی چندان بزرگ نمی‌نمود

ما تو را از دست دادیم، همچون زمینی که باران سرشارش را از دست بدهد

و قوم تو پریشان و تباه شدند، پس ایشان را بنگر و جدا مشو

هر خاندانی که برای او قرب و منزلتی بود

در نزد خدا، در پیش نزدیکان او محترم بودند [جز ما که]

مردانی اسرار سینه‌هاشان را بر ما آشکار کردند

آن‌گاه که تو رفتی و خاک میانمان جدایی افکند

مردانی چند بر ما یورش آوردند و ما را خوار کردند

پس از فقدان تو، همه‌ی زمین را غصب کردند

تو ماه تمام نوری بودی که روشنی می‌بخشیدی

بر تو از جانب خدای عزیز کتاب‌ها (احکام و دستورالعمل‌ها) نازل می‌شد

جبرئیل با آیات قرآنی پیوسته مونس ما بود

و با از دست دادنت همه‌ی خیرها پوشیده شد

ای کاش پیش از تو مرگ به سراغ ما آمده بود

به هنگامی که رخت بر بستی و ریگ‌ها میانمان حائل شد

ما به چنان مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ غم‌زده‌ای

از انسان‌ها در عرب و عجم به چنین مصیبتی گرفتار نیاید

آنگاه نگاهی به انصار انداخت و فرمود:

ای گروه بزرگان و یاران دین و نگهبانان اسلام! چیست این سستی در حقم و خواب زدگی در مورد دادخواهی‌ام؟ آیا پدرم رسول خدا(ص) همواره نمی‌فرمود: حرمت هر کس در فرزندانش پاس داشته می‌شود؟ وه! چه شتابان

اوضاع را واژگون کردید و چه زود به آن چه زمانش نرسیده بود، اقدام کردید، با این که شما بر انجام مقصد من توانمند و بر گرفتن آنچه می‌خواهم نیرومندید (شما در مبارزه با غاصبان و گرفتن حق من صاحب عده و عده‌اید). آیا می‌گویید محمد مرد؟ آری این مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ، شکافی که هر دم فراخ‌تر و گسستگی‌اش دامنه‌دارتر و وسعتش فزون‌تر گردد.

در نبودنش زمین تاریک و در مصیبتش خورشید و ماه بی فروغ و ستاره‌ها پراکنده شد و هنگام مرگش امیدها منقطع، کوه‌ها منهدم، حریم‌ها ضایع و حرمت‌ها زایل شد.

به خدا قسم مرگ او فاجعه‌ای بس بزرگ و مصیبتی بس دهشتناک بود. رخدادی که بسانش همتایی و در دار دنیا برایش جبرانی نیست؛ (اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید) کتاب خدای بزرگ که صبح و شام در خانه‌هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون (یا با خواندن و فهماندن) خوانده می‌شود (قبلاً) از آن خبر داده است و پیش از آن هم در مورد همه پیامبران اتفاق افتاده است.

مرگ حکمی است قطعی و تقدیری است حتمی. «و محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به پیشینه‌ی خود (جاهلیت) بر می‌گردید؟ هر که واپس گراید، به خدا زیانی نمی‌رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.»

شگفتا ای فرزندان قیله! (انصار) پیش چشم شما میراث پدرم را به تاراج بردند و حال آن که دارای انجمن و اجتماعید. و فریاد دادخواهی‌ام می‌شنوید و از احوالم آگاهید و دارای نفرت و ادوات، آلات و قوات و سلاح و سپرید. صدایم را پاسخ نمی‌گویید و فریادم را فریاد رسی نمی‌کنید با اینکه به جنگاوری مشهور و به خیر و صلاح معروفید و برای ما اهل بیت، نخبگان منتخب و خوبان برگزیده‌اید.

با عرب درافتادید و رنج کارزار به جان خریدید و با امت‌ها به رزم برخاستید و با پهلوانان به نبرد ایستادید. ما حرکت نمی‌کردیم مگر اینکه شما حرکت می‌کردید. ما فرمان می‌دادیم و شما سر به فرمان ما داشتید تا اینکه آسیای اسلام با ما به گردش درآمد و روزگار به کام افتاد و نعره‌ی شک فرو خفت و لهیب دروغ فرو نشست و آتش کفر بی‌فروغ گشت و دعوت به آشفتگی آرام گرفت و نظام دین سامان یافت.

چگونه پس از روشن شدن سرگردان مانده‌اید و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می‌دارید؟ و پس از شروع سر باز می‌زنید و پس از ایمان شرک می‌ورزید؟ بدا به حال جماعتی که «پس از پیمان بستن سوگندهایشان را شکستند و برای اخراج پیامبر کوشیدند و اینان آغازگر (تجاوز و تعدی) بودند. آیا از اینان می‌هراسید؟ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بهراسید، اگر با ایمان هستید.»

هوشیار باشید! که می‌بینم به تن آسیای و پستی، دل نهادید و زمامدار سزاواری را از آن دور ساختید و به آسودن در خلوت رو کردید و از تنگی به فراخی زندگی، دل خوش داشتید. در نتیجه، آن چه به جان خریده بودید، بیرون انداختید و هرچه به گوارایی فرو برده بودید، بالا آوردید؛ لیکن بدانید: «گر شما و همه‌ی اهل زمین کفر ورزید، (به خدای زیانی نخواهد رسید) که خدا بی‌نیاز ستوده است.»

آگاه باشید! من آنچه شرط بلاغ است، با شما گفتم، با آن که می‌دانم خواری با وجودتان سرشته و نیرنگ بر دل‌هایتان چیره گشته؛ لیکن این شکوه‌ها جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر فوران خشم و گشایشی بر آلام درون و خروشی بر تنگی دل و در نهایت اتمام حجتی بر شماست. (تا بعدا عذری بر غفلت و بی‌خبری نیاورید). اکنون این شما و این مرکب خلافت ارزانی‌تان باد! به آن محکم درآویزید، اما بدانید پشتش زخم و پایش لنگ و همراهش ننگ است و داغ خشم الهی و نشان عار ابدی با او همراه است و شما را آسوده نگذارد تا به آتش افروخته در اندازد، آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد.

آنچه می‌کنید در محضر خدا حاضر است و ستمکار را به زودی فرجام کار حاصل است. منم فرزند آن پیامبر نذیر که بیم می‌داد شما را از آنچه پیش رو دارید از عذاب شدید؛ پس هر چه می‌خواهید بکنید، ما هم کار خویش کنیم و انتظار کشید ما نیز انتظار می‌کشیم.

سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان، در پاسخ فاطمه چنین گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت به مؤمنان لبریز از عطوفت و کرامت و رأفت و رحمت و بر کافران عذاب بزرگ و عقاب سترگ بود. اگر نسب او را بخواهیم، او را پدر شما و نه دیگر زنان و برادر شوهر شما و نه دیگر دوستان می‌یابیم. شویت را بر هر دوستی ترجیح می‌داد و علی هم بر هر کار سترگی او را مساعد بود. شما را دوست نمی‌دارد مگر خوشبخت و دشمن نمی‌دارد مگر بدبخت.

شما خاندان پاک رسول و برگزیدگان منتخب اویید، راهنمای خوبی و رهنمون بهشتید و توای برگزیده‌ی زنان و دختربرترین پیامبران، در گفتار راستگو و در عقل سرآمد همگانی. هرگز در حقت کوتاهی و در راستگویی‌ات مانعی پدید نخواهد آمد.

به خدا سوگند! از رأی رسول خدا فراتر نرفتم و بدون اجازه‌اش گام بر نداشتم. چون رهرو، به رهروانش دروغ نگوید. خدا را شاهد می‌گیرم و شهادت او بس است؛ شنیدم از رسول خدا که می‌گفت: ما طایفه‌ی پیامبران طلا و نقره و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم. کتاب و حکمت و دانش و نبوت را به ارث گذاریم و آنچه از مال دنیا از ما باقی می‌ماند، از آن حاکم پس از ماست که در آن به نظر خویش حکم کند.

آن چه را شما می‌خواهید، آن را برای تهیه‌ی اسب و اسلحه قرار دادیم که مسلمانان با آن به ستیز با دشمنان و جهاد با کافران و نبرد با گردنکشان پردازند. این عمل به اجماع و اتفاق مسلمین است و به تنهایی آن را انجام نداده‌ام و فقط به رأی خود عمل نکرده‌ام.

اکنون این حال من و این مال من، از آن تو و در اختیار تو. از تو دریغ نورزیم و برای دیگری ذخیره نسازیم. تو سرور بانوان امت پدرت و درخت بارور و پاک برای فرزندان هستی. فضائل تو انکار نشود و مقام اجداد و فرزندان کم شمرده نگردد، فرمان تو در ملک من مطاع است، آیا می‌خواهی در این مورد با پدر مخالفت کنم؟

حضرت در پاسخ ابوبکر چنین فرمود: عجا از این تهمت! پدرم رسول خدا هیچ گاه از کتاب خدا رویگردان نبود و با احکامش مخالفت نکرد، بلکه پیوسته پیرو قرآن و تابع سوره‌های آن بود. آیا بر خیانت بر پدرم هم پیمان و بر

افترای بر او هم داستان شده‌اید؟ این کارتان پس از وفات او همانند توطئه‌هایی است که برای ترورش در هنگام حیاتش داشتید. این کتاب خدا، که قضاوتی عادلانه و بیانی قاطعانه دارد می‌گوید: «زکریا از خدا خواست که فرزندی به او عنایت شود که از من و از فرزندان یعقوب ارث برد» و نیز می‌فرماید: سلیمان از داود ارث برد.» و خدای بزرگ و شکوهمند سهم هر یک از ورثه و فرائض و میراثی را که معین شده، تشریح و سهم پسران و دختران را توضیح داده است، به گونه‌ای که بهانه‌ی اهل باطل از بین رود و ریشه‌ی هر شبهه و گمان در بازماندگان برطرف شود. چنین نیست که می‌پندارید! بلکه هوای نفستان این کار را بر شما جلوه داده است. پس شکیی شایسته پیش گیرم و در مقابل آنچه می‌گویید، از خدا مدد جویم.

ابوبکر در پاسخ صدیقه کبری گفت: هم خدا راست گفته، هم رسول خدا، هم دخترش. (چون) تو معدن حکمت و کانون هدایت و رحمت و پایه‌ی دین و عین برهان و حجت هستی. نه درستی‌ات را رد کنم، نه گفتارت را انکار، (ولی) این مسلمانان (باید) میان من و تو داوری کنند. زیرا آنان بار خلافت را بر دوش من نهادند و من آنچه گرفتم، به رأی آنان گرفتم، بی‌هیچ زورگویی و بدون استبداد و خودخواهی و ایشان بر آنچه گفته‌ام، شاهد و گواه‌اند.

فهرست آثار منتشر شده‌ی استاد علی صفایی حائری (عین - صاد)

- از سری روش‌ها

- مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی
- انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره‌ی قبل و بعد از بلوغ
- روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن
- روش نقد جلد ۱: روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها
- روش نقد جلد ۲: روش نقد مکتب‌ها؛ آزادی
- روش نقد جلد ۳: روش نقد مکتب‌ها؛ آگاهی و عرفان
- روش نقد جلد ۴: روش نقد مکتب‌ها؛ آرمان تکامل، مارکسیسم
- روش نقد جلد ۵: روش نقد مکتب‌ها؛ آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم
- استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس دروس حوزه

- از سری دیداری تازه با قرآن

- رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (تفسیر سوره‌ی عصر)
- صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (تفسیر سوره‌ی حمد)

- از سری مباحث قرآنی

- تطهیر با جاری قرآن (۱): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت، نصر، کافرون،...
- تطهیر با جاری قرآن (۲): تفسیر سوره‌ی بقره
- تطهیر با جاری قرآن جلد (۳): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...

- امامت

- غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول
- تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...
- ای قامت بلند امامت: ضرورت امامت و جایگاه آن
- وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر وارثان عاشورا، اصحاب...
- عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه‌ی قیام امام حسین (ع)

- از سری مباحث حکومت دینی

- از معرفت دینی تا حکومت دینی: از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی
- اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌ها در طول تاریخ و اهداف حکومت دینی
- مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم

- از سری مسائل اسلامی

- درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه‌ی جایگاه فقه و شؤون فقیه
- چهل حدیث از امام حسین: ترجمه و تفسیر چهل حدیث از ابا عبدالله(ع)
- بشنو از نی: مروری بر دعای ابو حمزه‌ی ثمالی
- روابط متکامل زن و مرد: حاوی مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی،
- نامه‌های بلوغ: پنج نامه‌ی تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران انتخاب و معیارها
- درس‌هایی از انقلاب: دفتر اول: انتظار؛ بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل
- درس‌هایی از انقلاب: دفتر دوم: تقیه؛ مفهوم، اهداف، ابعاد، اثر، فقه، موارد، احکام
- درس‌هایی از انقلاب: دفتر سوم: قیام؛ مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع
- بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، اصلاح، طبقات، برابری و حجاب، مالکیت و...
- پاسخ به پیام نهضت آزادی:

- اقتصاد اسلامی

- فقر: فقر و انواع آن، راه حل‌های ارائه شده، زیربنای این راه حل‌ها و نقد آنها
- انفاق: ارزش انفاق، انگیزه‌ها، مقدار، نوع، مصرف، موانع و وسعت آن

- هنر و ادبیات

- ذهنیت و زاویه‌ی دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی؛ نقد سو و شون، کلیدر، رازهای سرزمین من،...
- و با او با نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه‌ی اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم، آرامش، تابوت،...
- استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): شامل؛ جریان هنر در هنرمند و در تاریخ، نظریه‌ها...مفهوم و سرگذشت و معیارهای نقد و مفاهیم جمال و زیبایی و حقیقت و زبان هنر

فهرست سخنرانی‌های استاد علی صفایی حائری در قالب لوح‌های فشرده

- ۱ - ۳MP مشکلات حکومت دینی: بیش از ۱۳ ساعت سخنرانی با قابلیت انتخاب موضوعی. ۱۳۷۸ ه^ش
- ۲ - ۳MP اهداف حکومت دینی: بیش از ۲۰ ساعت سخنرانی در محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه^ش
- ۳ - ۳MP احیاء امر: مجموعه‌ی ۱۸ ساعت سخنرانی با قابلیت انتخاب موضوعی محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه^ش
- ۴ - مبانی تفسیر: لوح تصویری، بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن
- ۵ - روابط متکامل زن و مرد: لوح تصویری، ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد
- ۶ - جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آن‌ها
- ۷ - ضرورت بعثت: رسالت، زمینه‌ها و اهداف آن و روش کار رسول
- ۸ - روزگار ستمگر و زمانه‌ی ناسپاس: شرح خطبه‌ی ۳۲ نهج البلاغه
- ۹ - انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره‌ی قبل و بعد از بلوغ
- ۱۰ - عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل
- ۱۱ - عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال
- ۱۲ - عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها
- ۱۳ - مشکلات حکومت دینی: یازده عدد لوح فشرده‌ی تصویری، سخنرانی‌های محرم ۱۳۷۸، مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی(ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه‌ی حضرت زهرا(س) و شرح خطبه‌ی آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات ابا عبدالله(ع) در مسیر مدینه تا کربلا

انتشارات لیلة القدر در مراکز استان‌ها نماینده‌ی فعال می‌پذیرد

نماینده‌ی فروش در تهران: نشر افق

آدرس: خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهید نظری غربی - پلاک ۱۸۱ و ۱۸۳

تلفن: ۶۴۱۳۳۶۷ - (۰۲۱)

واحد پاسخ به سؤالات مؤسسه‌ی تحقیقاتی لیلة القدر جهت ترویج و تبیین معارف دینی آماده‌ی پاسخ‌گویی به سؤالات و نقطه نظرات خوانندگان محترم می‌باشد.

آدرس: قم: خ طالقانی / ک ۸۷ / ک ش حبیبی / پ ۱۹

پایگاه اینترنتی: www.einsad.com/

پست الکترونیکی: info@einsad.com

صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵